

## بررسی و نقد نظریه‌های قلمروسازی ژئوپولیتیکی کشورها و تبیین مدل نظری مطالعه موردی: روسیه در اوراسیا

داود رضائی سکه‌روانی<sup>۱</sup>

محمد رضا حافظ‌نیا<sup>۲</sup>

محمد حسین افشردی<sup>۳</sup>

سیروس احمدی نوح‌دانی<sup>۴</sup>

دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۰۴/۲۸

تأیید مقاله: ۱۳۹۹/۱۰/۱۲

### چکیده

قلمروسازی که کنشی هدف‌مند به منظور اعمال نظارت انحصاری بر فضای جغرافیاست، بخش مستمری از فعالیت بازیگران سیاسی در عرصه روابط بین‌الملل محسوب می‌شود که به لحاظ تاریخی با زندگی بشر پیوند خورده است. انعقاد پیمان وستفالی (۱۶۴۸) و ظهور دولت مدرن، مفهوم قلمروسازی را به گونه‌ای با حاکمیت و نظام سیاسی مرتبط ساخته که آنها را برای بقا به شدت ملزم به کسب قدرتند. تأثیر بی‌بدیل عناصر فضای جغرافیایی بر قدرت، پیوسته عاملی پرجاذبه و مورد علاقه حکومت‌ها جهت نیل به قلمروسازی می‌باشد. مقاله حاضر که از نظر هدف، بنیادی - کاربردی است با رویکرد توصیفی - تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای به دنبال پاسخ به چرایی و چگونگی قلمروسازی ژئوپولیتیکی کشورهاست. از همین رو، با تحلیل و نقد دیدگاه‌های نظریه پردازان رشته‌های جغرافیا، ژئوپولیتیک، علوم سیاسی، ... و مکاتب فکری و فلسفی مرتبط با قلمروسازی که قدرت را جهت تحقق اهدافی چون سلطه، برد، نفوذ و ایجاد نظم جهانی جستجو می‌کنند، نظریه تازه و جامع‌تری را در زمینه عوامل مؤثر بر کنش قلمروسازی ژئوپولیتیکی کشورها ارائه می‌نماید. یافته‌های تحقیق که در قالب مدل پایانی آمده است، نشان می‌دهد متغیرهای گوناگون سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی هم‌زمان در ارتباطی متقابل، عامل کنش قلمروسازی ژئوپولیتیکی کشورها به منظور تصاحب یا نظارت بر فضاهای برخوردار از عناصر قدرت‌آفرین محسوب می‌شوند.

### کلید واژه‌ها

قلمروسازی؛ ژئوپولیتیک؛ دولت - ملت؛ قدرت؛ روابط بین‌الملل

مقاله حاضر مستخرج از رساله دکتری دانشگاه تربیت مدرس تحت عنوان «تبیین الگوی قلمروسازی ژئوپولیتیکی کشورها، مطالعه موردی روسیه در اوراسیا» می‌باشد.

۱. نویسنده مسئول: دانشجوی دکترا جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران d.rezaei77@yahoo.com

۲. استاد دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران hafezn\_m@modares.ac.ir

۳. استاد دانشگاه دفاع ملی، تهران، ایران shahramkohi@yahoo.com

۴. استادیار دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران sahmadi@modares.ac.ir

## مقدمه

قدرت به عنوان یکی از عناصر مهم ژئوپولیتیک و درخورتوجه بازیگران عرصه روابط بین‌الملل، متأثر از مؤلفه‌های گوناگون تحقق می‌یابد. سرزمین، فضای جغرافیایی، محیط یا قلمرو از مؤلفه‌های قدرت‌آفرین می‌باشند که در چارچوب کنش قلمروسازی و ناشی از خصلت منفعت‌طلبی انسانی، پیوسته پی‌ریزی و دنبال می‌شود. اگرچه فرایند قلمروسازی دارای سابقه طولانی است، اما در بعد انسانی، «راتزل»<sup>۱</sup> (۱۹۰۴ - ۱۸۴۴) بود که با ارائه نظریه «فضای حیاتی» منطق توسعه ارضی را که ماهیتی استعماری داشت، قانون‌مند نمود. قلمروسازی در واقع رابطه بین سیاست و فضای جغرافیایی است که بنابر تأثیری که این فضا و عناصر کالبدی آن بر قدرت ملی دارد در ژئوپولیتیک سنتی «شه‌الن» به فضا مفهوم قدسی بخشیده، فضا را سرچشمه شکوفایی و قدرت دولت دانسته، دوام و بقای دولت را تنها فضایی می‌بیند (لورو و توآل<sup>۲</sup>، ۱۳۸۱: ۸).

ازهمین‌رو، اشغال، الحاق و قلمروگستری، ماهیت عمده نظریات ژئوپولیتیکی بوده و این نشان از اهمیت و بازگویی مکرر تأثیر عناصر جغرافیایی فضاهای برخوردار و باارزش بر قدرتند. مفهوم قلمرو آن‌طورکه امروزه شناخته می‌شود، با ظهور دولت مدرن سرچشمه گرفته است (آنتونسیچ<sup>۳</sup>، ۲۰۰۹: ۷۸۹).

به‌گونه‌ای که با انعقاد پیمان وستفاليا (۱۶۴۸) نزدیک به چهارسده، مفهوم قلمروسازی را با حاکمیت سرزمینی پیوند داد، تاجایی که با تداوم این روند اتحادیه بین‌المللی جغرافیا<sup>۴</sup> کشمکش بر سر قلمرو را از سر فصل‌های پژوهشی جغرافیای سیاسی سده ۲۱ اعلام نمود (کاوایانی‌راد، ۱۳۹۲: ۴۷).

از آنجا که قلمروسازی و کسب قدرت دولت‌ها در ژئوپولیتیک در همه سطوح عمدتاً با نگاه به مسائل فراملتی (مجتهدزاده، ۱۳۸۱: ۲۱)، رقابت قدرت‌ها (تیلور<sup>۵</sup>، ۱۹۹۳: ۳۳۰)، فرامنطقه‌ای

- 
1. Ratzel
  2. Loro & Toal
  3. Antonsich
  4. IGU
  5. Taylor

(یلاتسکوف<sup>۱</sup>، ۲۰۱۲: ۶۳)، فرامرزی (حافظنیا، ۱۳۹۶: ۱۱۵) سیاست‌های جهانی (دادز<sup>۲</sup>، ۲۰۰۰: ۱۶۲) و بین‌المللی (میرحیدر، ۱۳۹۴: ۲) پیوند می‌خورد، عدم مقبولیت شیوه قلمروخواهی بازیگران در گذشته تجلی خود را در قلمروسازی ژئوپولیتیکی جلوه‌گر نموده است. جایی که فضای جغرافیایی، انسانی و جوامع مربوطه در حوزه نفوذ و تأثیرگذاری یک یا چند متغیر سیاسی، فرهنگی - اجتماعی، اقتصادی، نظامی، تجاری،... و رسانه‌ای کشور یا یک بازیگر قدرتمند قرار می‌گیرد (حافظنیا، ۱۳۹۰: ۱۱۴).

ارتباط این مفهوم با نهاد دولت به‌عنوان مهم‌ترین بازیگر سیاسی عرصه روابط بین‌الملل که جهت فائق‌آمدن بر چالش‌های خود به‌طور مستمر نیازمند قدرت و در جستجوی آن می‌باشد، جلوه‌هایی هدفمند از کنش قلمروسازی کشورها را چه به‌صورت اشغال و تصرف نظامی (اشغال کریمه توسط روسیه) یا نفوذ ژئوپولیتیکی در فضاهاى مورد علاقه آشکار می‌سازد. این اقدام به‌عنوان یک مسئله مهم، ناشی از ضرورت و نیاز کشورها در کسب منافع بیشتر و تضمین امنیت ملی‌شان بوده و در این فضای رقابت‌گونه اقدامی گریزناپذیر است.

برای این مهم ژئوپولیتیسین‌ها و نظریه‌پردازان مسائل سیاسی و روابط بین‌الملل با بیان ادله گوناگون قلمروسازی را توجیه و ترغیب می‌نمایند، «آلن» قلمروسازی روسیه را ناشی از تهدیدات امنیتی این کشور عنوان می‌دارد (آلن<sup>۳</sup>، ۱۸۷۱: ۱۶۸).

بدیعی و همکارانش در مقاله‌ای، نقش ویژه قوانین کشورها را عامل قلمروسازی دانسته‌اند (بدیعی و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۰۱).

تحقیقی دیگر دستیابی به ثبات و قدرت رقابت را عاملی مهم جهت قلمروسازی کشورها بیان نموده است (روئیدیش<sup>۴</sup>، ۲۰۱۳: ۱۱۰ - ۹۵).

بنابراین، باتوجه به اختلاف در دیدگاه‌ها این مسئله به ذهن متبادر می‌شود که کشورها مبتنی بر چه عواملی ملزم به قلمروسازی ژئوپولیتیکی هستند؟ و کدام نیازمندی و محدودیتهای داخلی، کشورها را به سمت قلمروسازی ژئوپولیتیکی سوق می‌دهد؟ و اینکه اساساً قلمروسازی

---

1. Yelatskov  
2. Dodds  
3. Allen  
4. Ruidisch

ژئوپولیتیکی چه نقشی در ارتقای قدرت ملی کشورها دارد؟ پراکندگی عوامل و دلایل مطرح شده از سوی نظریه پردازان و نبود یک الگوی جامع از عوامل مدنظر کشورها جهت قلمروسازی ژئوپولیتیکی مسئله و هدف مهمی است که این تحقیق به روش توصیفی - تحلیلی پس از مطالعه کتابخانه‌ای و بررسی و نقد نظریه‌های ارائه شده از سوی اندیشمندان رشته‌های مرتبط با قلمروسازی ژئوپولیتیکی کشورها با تجزیه و تحلیل اطلاعات جمع‌آوری شده که عمدتاً از طریق توصیف و مبتنی بر تفکر، منطق و استدلال صورت گرفته است؛ الگویی جامع و بهینه از قلمروسازی ژئوپولیتیکی کشورها ارائه داده که قابلیت استفاده و کاربرد در سایر مناطق جغرافیایی و ژئوپولیتیکی جهان دارد.

#### چارچوب نظری: قلمروسازی ژئوپولیتیکی

تأثیر ظرفیت‌های کالبدی و ساختاری فضای جغرافیا بر دو عنصر دیگر ژئوپولیتیک یعنی سیاست و قدرت بازیگران سیاسی، قلمرو را به عنوان بخشی از فضای جغرافیایی و سازه‌های انسانی چنان مهم نموده که مورد توجه همه بازیگران سیاسی می‌باشد (حافظ‌نیا، ۱۳۹۶: ۱۹۱). چراکه اساس شکل‌گیری کشورها قلمرو بوده و هیچ کشوری بدون آن نمی‌تواند دارای موجودیت باشد (میرحیدر و همکاران، ۱۳۹۴: ۶).

از همین رو، در ژئوپولیتیک دائماً شاهد دنبال شدن تغییر محدوده قدرت از طریق جابه‌جایی مرزها هستیم (اتوتایل، دالبی و روتلج<sup>۱</sup>، ۱۹۹۸: ۴۷).

ارتباط مستقیم قلمرو با موجودیت کشور و تأثیرش بر قدرت بازیگران به گونه‌ای است که برخی اهمیت قلمروسازی را به اندازه و همپای هوا برای نفس کشیدن تعبیر کرده‌اند (آنسل و پالم<sup>۲</sup>، ۲۰۰۴: ۲). «رابرت ساک»<sup>۳</sup>، قلمروسازی را راهبرد فضائی یا مکانی جهت اثرگذاری، اثرپذیری یا کنترل منابع و اعضا با کنترل آن فضا می‌داند (ساک، ۱۹۸۶: ۲۰) و «آردری»<sup>۴</sup> آن را اقدامی ژنتیکی و غیرقابل زدودن از رفتارهای انسان می‌داند (میرحیدر، ۱۳۸۴: ۱۰).

1. O thathail, Dalby & Routledge
2. Ansell & Palma
3. Robert Sack
4. Ardari

اما «ریچارد مویر»<sup>۱</sup>، قلمروخواهی انسانی را کوشش یک فرد یا یک گروه برای تأثیرگذاری، نفوذ و یا کنترل مردم، پدیده‌ها و روابط، از طریق تحدید حدود و نظارت بر یک منطقه جغرافیایی دانسته است (مویر، ۱۳۷۹: ۱۴).

همراهی و همزادی عمل سازماندهی سیاسی فضا با انسان به‌همراه غریزه و فرهنگ سرزمین‌سازی، منجر به حرکت تاریخ از سکونت ابتدایی بشر تاکنون شده است. لذا بازسازی‌های مجدد نقشه سیاسی از نگاه تاریخ و طبیعت، حکایت از تلاش بشر برای نفوذ، تأثیرگذاری، تملک و کنترل بر سرزمین و فضاست (محمدی و همکاران، ۱۳۹۱: ۸۹). بیان «بوزان»<sup>۲</sup> مبنی بر اینکه «قدرت‌های بزرگ این حق را برای خود مسلم می‌دانند که منافع خود را در خارج از مرزهای خود جستجو کنند» (بوزان، ۱۳۷۹: ۵۲)؛ نشان از پویایی سرشت و کنش قلمروسازی درون انسان‌ها می‌باشد. نگاه ژئوپولیتیکی «راتزل» و «هوفر»<sup>۳</sup> به توسعه فضایی قلمرو و تشکیل امپراتوری آلمان (لورو و توال، ۱۳۸۱: ۶ - ۴) و همچنین توجه «ماهان»<sup>۴</sup> به افزایش برد و نفوذ جهانی امریکا با تسلط بر دریاها تأکیدی بر مداومت این خواست انسانی می‌باشد.

از نگاه واقع‌گرایان همه دولت‌ها با افزایش قابلیت‌ها، به‌دنبال نفوذ بیشتر، کنترل و شکل‌دهی بر محیط خارجی هستند. «جان مرشایمر»<sup>۵</sup> ساختار آنارشیک و فاقد قدرت مرکزی نظام بین‌الملل را چنان می‌بیند که قدرت‌ها را نه تنها از جنگ و توسعه‌طلبی نهی نمی‌کند، بلکه وضعیتی را به‌وجود می‌آورد که آنان هر لحظه بتوانند برای افزایش نفوذ، قدرت و درنهایت برتری خود اقدام کنند (طباطبائی و همکاران، ۱۳۹۳: ۱۶۹).

نوکلایسک‌ها دستیابی به قدرت را یک روند، رابطه و ابزار جهت نفوذ و کنترل بر دیگران می‌دانند. فرید زکریا در این خصوص معتقد است که تاریخ نشان داده است، دولت‌ها در شرایطی که به شکلی فزاینده ثروتمند شوند با ایجاد ارتش‌های بزرگ خود را درگیر مسائل

- 
1. Richard Muir
  2. Bozan
  3. Hooper
  4. Mahan
  5. John Mersheimer

خارج از مرزهایشان می‌کنند و به‌نوعی دنبال افزایش نفوذ بین‌المللی خود حرکت خواهند بود (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۱۳۱ - ۱۳۰).

«شولر»<sup>۱</sup> با طرح "توزیع منافع" مدعی است که امنیت اولویت مهم‌تر برخی دولت‌ها نیست و آنها ممکن است به قلمرو نفوذ، قدرت، ثروت و یا دیگر اهداف علاقه‌مندی بالاتری نشان دهند (شولر، ۱۹۹۶: ۱۱۰ - ۹۰).

از نگاه «رادلف هیلفدرنیگ»<sup>۲</sup> با تحولات نیمه دوم قرن نوزدهم و ظهور «سرمایه مالی» توسعه‌طلبی و فزون‌خواهی یکی از نیازمندیهای این نظام برای سرمایه‌مازاد بوده و کشورهای سرمایه‌دار در منازعه و مناقشه با یکدیگر هستند تا قلمروهای اقتصادی خود را گسترش داده و به قلمرو کشورهای دیگر رسوخ کنند (قربانی‌نژاد، ۱۳۹۲: ۴۲).

بنابراین، باتوجه‌به اهمیت جایگاه فضای جغرافیایی بر قدرت و توجه عمده نظریه‌پردازان به این موضوع، مفهوم قلمروسازی ژئوپولیتیکی اهمیت ویژه‌ای می‌یابد. در این نوع قلمروسازی کشورها به دنبال بعد فیزیکی توسعه‌طلبی و توسعه نیستند، بلکه به اعتقاد «رالف پتمن»<sup>۳</sup> ترجیح می‌دهند از پیوندهای سیاسی - اقتصادی و سیاسی - فرهنگی مبتنی بر تبانی سرمایه‌داران جهانی و نخبگان «کمپرادور یا وابسته» جهان سوم استفاده کنند (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۹۶: ۵۰۷).

از آنجاکه با حضور مستقیم بازیگران خارجی در فضای موردنظر روبه‌رو نیستیم، شکل‌گیری قلمرو ناشی از نفوذ و کنترل اذهان عمومی و کنش‌گران سیاسی است. لذا قلمروسازی ژئوپولیتیکی با وجود اثرگذاری بالا در تأمین منافع بازیگران به‌لحاظ شکلی کمتر مورد چالش و مبارزه نهادهای سیاسی و بین‌المللی قرار می‌گیرد، به‌گونه‌ای که می‌توان توسعه روندهای جهانی شدن پدیده‌ها را نتایجی از تداوم روند قلمروسازی ژئوپولیتیکی کشورها دانست.

---

1. Schweller  
2. Radelf Hilfderning  
3. Ralph Pettman

## مبانی نظری

باتوجه به اهمیت مفهوم قلمروسازی در این بخش از تحقیق، عوامل مؤثر بر کنش قلمروسازی کشورها را از نگاه صاحب‌نظران و کارشناسان رشته‌های علوم سیاسی، روابط بین‌الملل، جغرافیای سیاسی و ژئوپولیتیک که مرتبط با موضوع هستند، بررسی و پس از بیان مشخصات و دیدگاه‌های هریک از نظریات، نقدی کوتاه برنظریه‌ها توسط نویسندگان مقاله انجام و در پایان نظریه نویسندگان مقاله در رابطه با الگوی قلمروسازی ژئوپولیتیک کشورها ارائه خواهد شد.

### نظریه‌های ژئوپولیتیک سنتی

آلفرد تیر ماهان<sup>۱</sup> (۱۹۲۴ - ۱۸۴۰)، نظریه «قدرت دریایی» و قلمروسازی

«ماهان» (۱۸۹۰) در کتاب خود تحت عنوان «تأثیر قدرت دریایی بر تاریخ»، نیروی دریایی را در طول تاریخ عامل اصلی و تعیین‌کننده برتری یک کشور بر مناطق دیگر تلقی کرد. از همین رو، اولین توصیه کاربردی او به مسئولین روابط خارجی و نظامی امریکا، مطالعه راهبرد دریایی بود (رحیمی و همکاران، ۱۳۸۹: ۸).

«ماهان» نظریه‌اش را براساس این تجربه بنا نهاد که ظهور امپراتوری انگلیس با تبدیل آن به قدرتی دریایی هم‌زمان بوده است، زیرا وی معتقد بود که کنترل دریاها و خصوصاً تنگه‌های راهبردی برای تبدیل شدن به یک قدرت بزرگ، ضروری است. از همین رو کنترل ثروت دنیا، افزایش برد و نفوذ جهانی و نهایتاً تسلط بر کره زمین توسط کشورهایی تحقق می‌یابد که توان قدرت فرماندهی بر دریاها بزرگ را داشته باشند (ماهان، ۱۸۸۹: ۳۲۹).

به اعتقاد «ماهان» نظارت بر دریاها، اولین قدم در راه کسب قدرت جهانی بوده و به نظر وی در نزاع بین قدرت‌ها، نیروهایی که در موقعیت دریایی قرار دارند از امکانات بیشتری برای در دست گرفتن ابتکار عمل برخوردارند (عزتی، ۱۳۸۰: ۵۵).

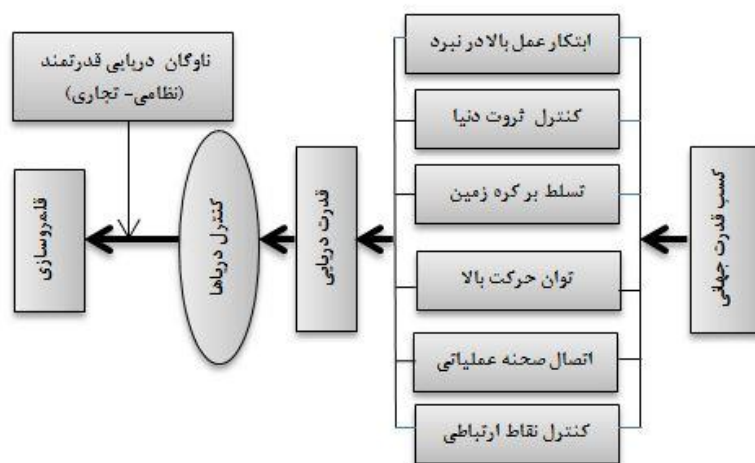
او تحقق قدرت دریایی را مشروط به وجود یک نیروی دریایی قدرتمند با پایگاه‌های عملیاتی در داخل کشور و ماورای دریاها دانست که حجم بزرگی از کشتیرانی تجاری تکمیل‌کننده آن بود؛ چراکه دریا به‌عنوان بخشی از فضای جغرافیای کره زمین علاوه بر منابع

---

1. Alfred Tire Mahan

خود به دلیل ایجاد توان تحرک لازم برای ناوگان دریایی قدرتمند، صحنه‌های عملیاتی مختلف را به هم متصل و سایر تحرکات دریایی را در بستر خود تسهیل می‌نمود. بنابراین، ماهان با مقدمه‌چینی بسیار ماهرانه در رابطه با نیاز کشتی‌ها به ایستگاه‌ها و پناهگاه‌های متعدد در طول و پایان مسیر، لزوم وجود مستعمرات در سراسره کره زمین جهت تحقق قدرت دریایی برتر را توصیه می‌کرد تا ضمن تأمین امنیت خود در انتقال کالاهای جمع‌آوری شده هم موفق باشند. او ضمن ارزش‌گذاری راهبردی برای مسیرهای دریایی پررفت و آمد، کسب قدرت دریایی را منوط به کنترل این مسیرها می‌دانست و کنترل کانال پاناما را در همین راستا سفارش می‌کرد (رحیمی و همکاران، ۱۳۹۸: ۱۰ - ۹).

برابر شکل ۱ هدف اصلی ماهان هم مانند دیگر نظریه‌پردازان، ارتقای قدرت ملی کشورش بود. از همین رو، نگاه سیاسی - امنیتی و اقتصادی جهت کنترل و نظارت جهانی از عوامل مؤثر بر نظریه قدرت دریایی او بود که با تقویت و گسترش ناوگان نظامی و تجاری دنبال می‌شد. باین حال، ماهان در مدل خود اشاره‌ای به منابع گسترده دریاها نداشته است که از نقاط ضعف این نظریه می‌باشد.



شکل ۱. مدل ماهان (۱۸۹۰) در رابطه با کنترل قلمرو دریاها (ترسیم از نگارندگان)



«فردریک راتزل»<sup>۱</sup> (۱۹۰۴ - ۱۸۴۴)، نظریه «فضای حیاتی» و قلمروسازی

«راتزل» (۱۹۰۱) در مقاله «فضای حیاتی» خود این پیش‌فرض که "هر نوع جدید از حیات برای ادامه موجودیت نیازمند فضا است و همچنین برای تثبیت و انتقال ویژگی‌های خود، به فضای وسیع‌تری احتیاج دارد"، گونه بی‌همتایی از جغرافیای سیاسی را در آلمان خلق کرد (راتزل، ۱۹۰۱: ۱۴۶).

او در نظریه خود هفت قانون عمومی برای حکومت مطرح نمود: ۱. اندازه حکومت با فرهنگ آن گسترش می‌یابد؛ ۲. توسعه حکومت تابع رشد مردمان می‌باشد؛ ۳. گسترش حکومت براساس الحاق جوامع بزرگتر بوده است؛ ۴. مرزها به‌عنوان عوامل پیرامونی، حامل رشد و همچنین حصار حکومت می‌باشند؛ ۵. حکومت در حین رشد، در جهت دستیابی به موقعیت و جایگاه سیاسی ارزشمندتر کوشش می‌کند؛ ۶. اولین انگیزه توسعه فضایی حکومت، بیرون از ارگانیزم حکومت قرار دارد و در نهایت ۷. تمایل عمومی حکومت برای الحاق سرزمین، از یک حکومت به حکومت دیگر منتقل شده و پیوسته بیشتر می‌شود (اگنیو<sup>۲</sup>، ۲۰۰۲: ۶۵).

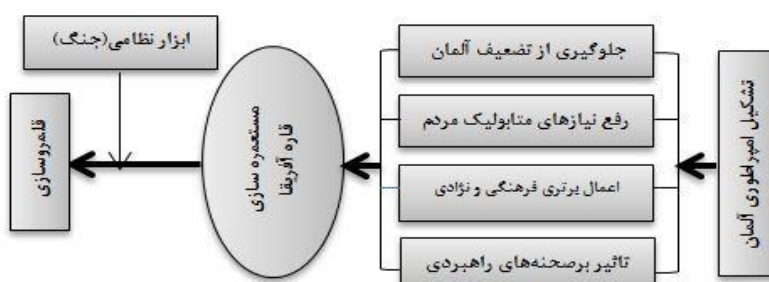
او که تحت تأثیر عقاید «داروین»<sup>۳</sup> بود حکومت را به‌مثابه موجودی زنده نشان می‌داد که همانند موجودات زنده دیگر برای تغذیه خود، نیازمند و وابسته به میزان خاصی از سرزمین است. او سرزمین را «لبنسروم»<sup>۴</sup> (فضای حیاتی) یک موجود زنده خاص می‌نامید (جونز و دیگران<sup>۵</sup>، ۱۳۸۶: ۹).

«راتزل» تأکید داشت که امپراتوری آلمان متناسب با رشد جمعیت فزاینده خود نیازمند فضا می‌باشد و برای این منظور نگاهش به مستعمرات آن سوی دریاها (آفریقا) معطوف بود تا با مهاجرت آلمانی‌ها زمینه بقا و حیات کشورش فراهم شود (رحیمی و همکاران، ۱۳۹۸: ۱۴).

- 
1. Friedrich Ratzel
  2. Agnew
  3. Darwin
  4. Lebensrom
  5. Jones et al

او اعتقاد داشت درخشش جهانی یک کشور به حضور حتمی آن در تمامی بخش‌ها و صحنه‌های جهانی و به‌ویژه در عرصه‌های مهم راهبردی بستگی دارد (لورو و توال، ۱۳۸۱: ۴۰).

همانگونه که در شکل ۲ مشخص است «راتزل» به دنبال ایجاد یک آلمان قدرتمند بود. لذا رفع نیازهای متابولیک و صنایع، ترویج برتری فرهنگی و تمدنی آلمان و حضور در مناطق راهبردی را عواملی جهت قلمروسازی می‌دانست. اما «راتزل» با توجه به ظرفیت صنعتی آلمان به عواملی چون کنترل بازار مصرف مستعمرات و حفظ برتری و ارتقای جایگاه آلمان بر رقبای اروپایی اشاره‌ای نداشته است. بنابراین، نظریه او هم به جهت محدودیت در عوامل کنش قلمروسازی کامل و جامع نمی‌باشد.



شکل ۲. مدل راتزل (۱۸۹۷) در رابطه با کسب فضای حیاتی (ترسیم از نگارندگان)

#### راهبرد ژئوپولیتیکی «کارل هاوس هوفر»<sup>۱</sup> و قلمروسازی

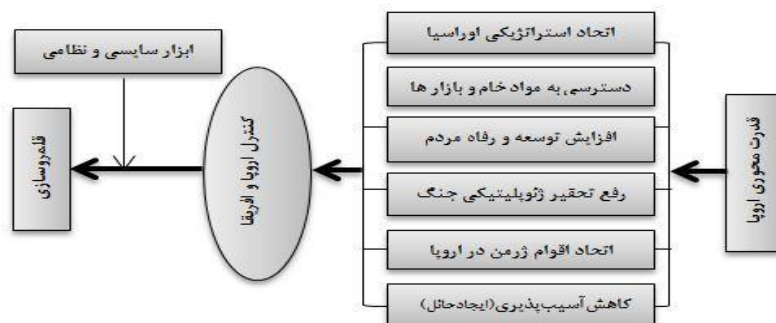
کارل هاوس هوفر (۱۸۶۴ - ۱۸۶۹) یکی از منادیان مشهور تجدید حیات آلمان است که از طریق نشریه ژئوپولیتیک و برنامه‌های هفتگی رادیویی به انتشار ایده‌های ژئوپولیتیکی خود بین مردم آلمان پرداخت. صدمات نظامی و سرزمینی وارد شده به آلمان در جنگ جهانی اول که این کشور را نسبت به قبل از اتحاد ضعیف‌تر کرده بود، تفکر ژئوپولیتیکی آلمان را در پاسخ به این احساس آسیب‌پذیری به سمت ارزش توسعه سرزمینی همراه با اتحاد اقوام آلمانی‌زبان در

1. Karl-Haus hofer

تمام اروپای مرکزی سوق داد؛ چراکه آنها معتقد بودند تنها از طریق توسعه سرزمینی امکان محافظت از خود درقبال حملات احتمالی جبهه شرق و غرب وجود دارد. هوفر اعتقاد داشت یک دولت پویا برای دستیابی به استقلال یا خودکفائی سیاسی و اقتصادی نیازمند فضایی زنده و پویاست. استقلال به این معناست که یک کشور برای دسترسی به مواد خام و بازار مناسب و در نتیجه توسعه و رفاه، سرزمین کافی در اختیار داشته باشد (برادن و شلی<sup>۱</sup>، ۱۳۸۳: ۳۹ - ۳۸).

او شرط نخست برای تحقق این امر را که آلمان به قدرت بزرگ و محوری در اروپا تبدیل شود، تسخیر فضا می‌دانست (لورو و توال، ۱۳۸۱: ۱۳).

«هوفر» ساختار فضائی جدیدی برای جهان پیشنهاد کرد که قلمرو تحت کنترل هریک از قدرت‌ها شامل: ۱. مناطق شرق آسیا و اقیانوسیه به محوریت ژاپن، ۲. مناطق اوراسیا، فلات ایران و شبه قاره هند به محوریت روسیه، ۳. مناطق اروپا و آفریقا به محوریت آلمان و ۴. مناطق امریکای شمالی و جنوبی به محوریت امریکا می‌دانست. در این ساختار، سه بخش اول از پیوستگی ژئوپولیتیکی و ارضی در چارچوب خشکی بزرگ اوراسیا برخوردار بودند (حافظ‌نیا، ۱۳۹۶: ۳۶۶).



شکل ۳. مدل هوفر (۱۹۳۰ - ۱۹۲۰) در رابطه با توسعه سرزمینی (ترسیم از نگارندگان)

آن‌گونه‌که از شکل ۳ استنباط می‌شود، نگاه هوفر به فضاهای مجاور خاک آلمان ناشی از نیازها و رقابت با قدرت‌های اروپائی و رفع تهدید امنیتی آلمان بود، درحالی‌که متغیرهایی چون اختلافات سرزمینی، دفاع از اتباع خود در خارج از مرزها، کنترل مسیرهای ارتباطی و

1. Braden and Shell

راهبردی، حفظ ارزش‌های فرهنگی و تمدنی آلمان، ادعای تاریخی به قلمروهای مجاور مسائل مهم بستر ساز جنگ جهانی بوده و مد نظر «هوفر» قرار نگرفته‌اند.

#### «هالفورد مکیندر»، نظریه هارتلند و قلمروسازی

«سر هالفورد مکیندر»<sup>۱</sup> (۱۹۴۷ - ۱۸۶۱) معروف‌ترین بنیان‌گذار ژئوپولیتیک سنتی در نظریه خود تحت عنوان «محور جغرافیایی تاریخ» به نقش عوامل جغرافیایی، اقتصادی و راهبردی بر موازنه قدرت سیاسی توجه ویژه‌ای داشت (مکیندر، ۱۹۰۴: ۲۳۶).

اگرچه در آن مقطع انگلستان رهبری قدرت دریایی جهان را در دست داشت، اما او در نظریه خود برای کسب قدرت، اصالت را به خشکی داد و در تفسیر این گفته خود نقش اصلی را به خشکی بزرگ اوراسیا داد که با داشتن قدرت ذاتی به‌عنوان یک دژ بزرگ خارج از دسترسی و نفوذ قدرت دریائی بود و در طول تاریخ همیشه به‌صورت کانون فشار به اطراف خود عمل کرده و باعث تهاجمات گسترده‌ای به فضاهاى جغرافیایی پیرامونی شده است (دیکشیت<sup>۲</sup>، ۱۹۹۵: ۱۰۱). ناشی از اهمیت این موضوع، مکیندر از تخصص جغرافیایی خود در حمایت از سازماندهی مجدد فدرال منطقه وسیع بین آلمان و روسیه استفاده کرد و در سال‌های ۱۹۲۰ - ۱۹۱۹ طی یک مأموریت کوتاه‌مدت دیپلماتیک به روسیه جنوبی تلاش کرد یک اتحاد دفاعی بزرگ منطقه‌ای علیه رژیم بلشویکی ایجاد کند که از طرف قدرت‌های غربی پشتیبانی می‌شد (پی‌لیزا<sup>۳</sup>، ۲۰۱۶: ۱۷۴).

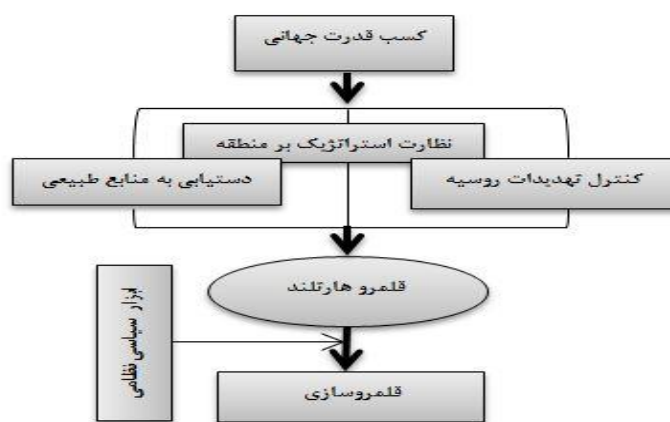
او قاره‌های اروپا، آسیا و آفریقا را به‌عنوان «جزیره جهانی» معرفی و کلید این جزیره جهانی را ناحیه محور یا هارتلند می‌دانست (عزتی، ۱۳۸۸: ۱۲).

اصل معروف مکیندر بر این مبنا ارائه شد که: کسی که بر اروپای شرقی حکم می‌راند، بر «قلب زمین» حکم می‌راند؛ کسی که بر «قلب زمین»، حکم می‌راند، بر «جزیره جهانی اوراسیا» حکم می‌راند؛ و کسی که بر «جزیره جهانی اوراسیا» حکمرانی کند، حاکم جهان خواهد بود (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۹۶: ۱۸۴). مکیندر بر عکس ماهان بر اهمیت زمین‌های انبوه، از آن جهت که می‌توانست تحرکات بزرگ نیروهای زمینی را به‌طوری‌که مشهور است دربرگیرد،

1. Sir Halford McInder
2. Dikshit
3. pelizza

تکیه و توجه نمود. لیکن «منطقه محور» ابتدائی را که محدوده آن دقیقاً با روسیه آسیائی تطابق داشت، به علت جمعیت کم و نداشتن ثروت‌های طبیعی فاقد پایگاه قدرت می‌دانست (کالینز، ۱۳۷۰: ۳۱۲).

در نتیجه او سرزمین‌های نسبتاً وسیعی از اروپای شرقی را به منطقه محور ابتدائی اضافه کرد که به لحاظ راهبردی دارای موقعیتی مرکزی و سرشار از منابع طبیعی بود.



شکل ۴. مدل مکیندر (۱۹۰۴) در رابطه با کنترل هارتلند (ترسیم از نگارندگان)

همان‌طور که در شکل ۴ مشاهده می‌شود کسب قدرت جهانی عامل اصلی نگاه مکیندر به قلمرو هارتلند است. نگاه مکیندر به اوراسیا صرفاً نگاهی سیاسی - امنیتی بود. او از توجه به سایر عوامل و ظرفیت‌های اقتصادی (نفت و گاز)، تهدیدات ایدئولوژی کمونیسم اشاره‌ای نداشت، اگر چه بعداً منابع طبیعی سرزمین‌های غرب منطقه را به نظریه اضافه کرده است. به نظر می‌رسد نگاه او بیشتر حالت تدافعی و ممانعت از دست‌اندازی روس‌ها بر قلمرو تحت کنترل انگلیس بوده تا ورود به هارتلند. بنابراین نمی‌تواند مدل جامع و کاملی در این زمینه محسوب شود.

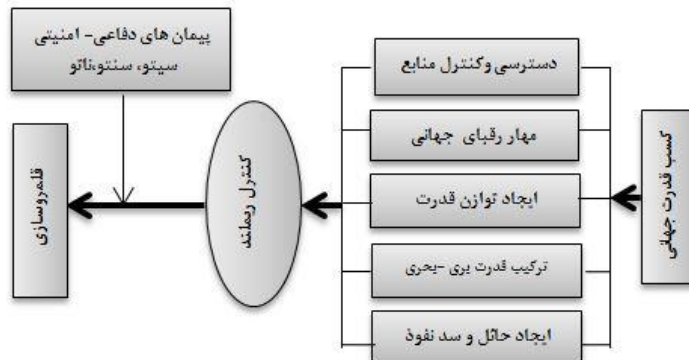
«نیکولاس جان اسپایکمن»<sup>۱</sup>، نظریه ریملند و قلمروسازی

«اسپایکمن» (۱۹۴۳ - ۱۸۹۳) در کتاب «استراتژی آمریکا در سیاست جهانی» برخلاف «مکیندر» اصالت را به حاشیه داخلی نظریه مکیندر داده و آن را واجد قدرت واقعی دانست و عنوان جدیدی بنام «ریملند»<sup>۲</sup> به آن داد. از نظر وی، ریملند منطقه‌ای حائل است که کنترل آن مانعی در برابر ابرقدرت هارتلند محسوب می‌شد و توسط نیروی دریایی آمریکا کنترل می‌شود (اسپایکمن، ۱۹۴۴: ۵۲).

او با برطرف کردن ضعف‌های نظریه مکیندر، نظریه ریملند را در جهت نظم نوین جهانی و ادامه مقابله با شوروی در چارچوب راهبرد بازدارندگی طراحی نمود (کیسینجر<sup>۳</sup>، ۱۹۹۴: ۷۰۷). هدف غالب و لازم برای راهبرد کلان آمریکا، تکرار گسترده این سخن اسپایکمن بود که هرکسی کنترل ریملند را در اختیار داشته باشد بر اوراسیا حاکم است و کسی که بر اوراسیا حکومت می‌کند سرنوشت جهان را کنترل می‌کند. از همین رو، او متعقد بود به منظور حفظ توازن قدرت و ترویج نظم بین‌المللی، ضروری است که ریملند اوراسیا توسط یک جامعه امنیتی واحد کنترل، تحت سلطه و بهره‌برداری نشود (گری<sup>۴</sup>، ۲۰۱۵: ۸۸۸ - ۸۸۶).

از آنجاکه او نیمکره غربی را فاقد منابع اقتصادی، نظامی و فناورانه می‌دید، سخت می‌دانست که بتواند در برابر کل منابع سرزمین گسترده اوراسیا ایستادگی کند؛ لذا معتقد بود که حفظ توازن قدرت در اروپا و آسیا برای آمریکا اهمیت اساسی دارد (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۸۳: ۱۶۲). سیاست معروف محاصره شوروی شامل ناتو در اروپا، «سنتو»<sup>۵</sup> در غرب آسیا و «سیتو»<sup>۶</sup> در شرق آسیا ناشی از این نظریه بود.

- 
1. Nicholas John Spykman
  2. Rimland
  3. Kissinger
  4. Gray
  5. Santo
  6. Sito



شکل ۵. مدل اسپایکمن (۱۹۴۳ - ۱۸۹۳) در رابطه با کنترل فضای ریطلند (ترسیم از نگارندگان)

برابر استنباط از شکل ۵ از نگاه اسپایکمن کسب قدرت جهانی مستلزم کنترل و نظارت بر قلمرو ریطلند است. او تسلط بر منابع و موقیعت راهبردی منطقه را به منظور ایجاد توازن قوا و مهار توسعه طلبی روس‌ها ضروری می‌دانست. لذا متغیرهایی چون رقابت ایدئولوژیک در چارچوب نظام دوقطبی و هدفی که آنها جهت گسترش ارزش‌ها و باورهای فرهنگی تمدنی‌شان داشته‌اند، نشده و با محدودیت در مؤلفه و متغیرهای مؤثر بر کنش قلمروسازی این مدل هم نمی‌تواند مدلی کامل باشد.

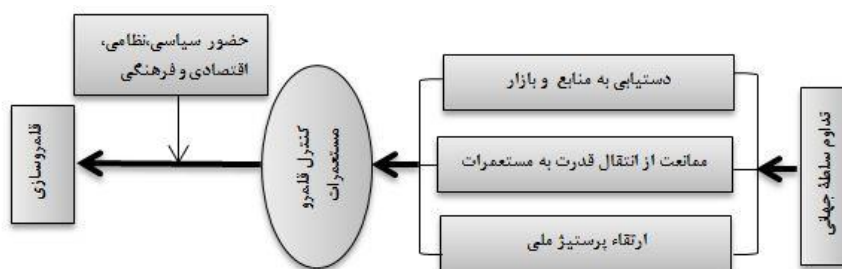
#### نظریه فرضیه نژادی و قلمروسازی

«فرضیه نژادی»<sup>۱</sup> مدعی برتری فکری و فرهنگی گروه خاصی از انسان‌ها بر سایر گروه‌های انسانی است و جامعه را به نژادهای برتر و پست تقسیم می‌کند. محققین زیادی به وجود این تفاوت‌ها اذعان داشته‌اند؛ «لامارک»<sup>۲</sup> (۱۸۲۹ - ۱۷۴۴) با تحقیق درباره علل تکامل موجودات زنده و تفاوت‌های آنها، پایه علمی نظریه پیدایش نژادهای انسانی بر اثر متفاوت بودن شرایط محیطزیست شد (رواسانی، ۱۳۸۰: ۲۹ - ۱۸).

«ژرژ بوفون»<sup>۳</sup> (۱۷۸۸ - ۱۷۰۷) در رده‌بندی نوع انسان، معتقد بود که ساکنان اروپای غربی در اوج و قله این رده‌بندی، اروپایی‌های دیگر در مرحله‌ای پایین‌تر، سپس ساکنان آسیا و آفریقا و در پایین‌ترین مرحله بردگان در امریکا قرار دارند (همان: ۳۰).

1. Rassism
2. Lamarck
3. Georg Buffon

«هگل»<sup>۱</sup> (۱۸۳۱ - ۱۷۷۰) فیلسوف آلمانی معتقد است در مناطق مرتفع آفریقا مردم جزاینکه به‌عنوان برده مورد استفاده قرار گرفته‌اند، رابطه دیگری با تاریخ ندارند. یالینکه «ژوزف چمبرلین»<sup>۲</sup> معتقد بود که "نژاد انگلیسی بزرگترین نژاد برتر حاکم است که تاکنون جهان به خود دیده است" لذا با تبلیغ در سایر کشورها احساسات و خواست مردم را برای حکومت بر دیگران برمی‌انگیختند. دول امپریالیستی از این‌گونه استدلال و نظریه‌ها دو استفاده اساسی نمودند: اولاً به مردم خود تلقین می‌نمودند که آنها نژاد برتر و مردم مستعمره نژاد پست‌تر هستند، پس این نژاد برتر باید آماده باشد تا رسالت خود یعنی سلطه بر مردم مستعمرات را انجام دهد. ازسوی دیگر، تهاجم و تسخیر سرزمین‌های دیگر و سلطه بر سایر ملل و اقوام را باتوجه به این‌گونه نظریه‌ها و تبلیغات امری طبیعی و عادلانه جلوه می‌دادند (الهی، ۱۳۸۳: ۲۱).  
 نظریه برتری نژادی با نهادینه کردن بستر تبعیض بین انسان‌ها زمینه‌ای فراهم نمود تا کشورهای اروپائی که به‌لحاظ سطح زندگی و شهرنشینی در شرایط مطلوب‌تری بودند برای خود حق تعیین سرنوشت و مداخله در امور سایر مناطق را ایجاد نموده‌اند. درسایه این تفکر تلاشی در جریان است تا از انتقال قدرت و حاکمیت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی از طبقه حاکم وابسته به استعمار و کشورهای سرمایه‌داری به مردم محروم که صاحبان اصلی منابع و مستعمرات می‌باشند جلوگیری شود (رواسانی، ۱۳۸۰: ۱۹).



شکل ۶: مدل فرضیه نژادی (قرن ۱۸) در رابطه با کنترل قلمرو مستعمرات (ترسیم از نگارندگان)  
 شکل ۶. مدل فرضیه نژادی (قرن ۱۸) در رابطه با کنترل قلمرو مستعمرات (ترسیم از نگارندگان)

1. Hegel
2. Chamberlin



برابر با شکل ۶ انتقادی که بر این نظریه‌پردازان وارد می‌باشد، این است که آنها با نگاهی جامعه‌شناسانه به مفهوم قلمروسازی سعی بر توجیه افکار عمومی داخلی و قلمرو مستعمرات دارند، تا بدین جهت ضمن تداوم‌بخشیدن به برتری فرهنگی دولت‌های استعمارگر، با حفظ قدرت و ارتقای پرستیژ ملی درمقابل رقبا، منابع و بازار این مناطق را تحت کنترل داشته باشند که نگاهی صرفاً چندمتغیره در قالب مؤلفه‌های اقتصادی و سیاسی قابل فهم است.

#### نظریه امپریالیسم و قلمروسازی

امپریالیسم در اصطلاح گسترش‌گرایی کشورهای پیشرفته اروپایی در بقیه جهان در ۵۰۰ سال اخیر است (مگداف و کمپ<sup>۱</sup>، ۱۳۷۸: ۱۳۳).

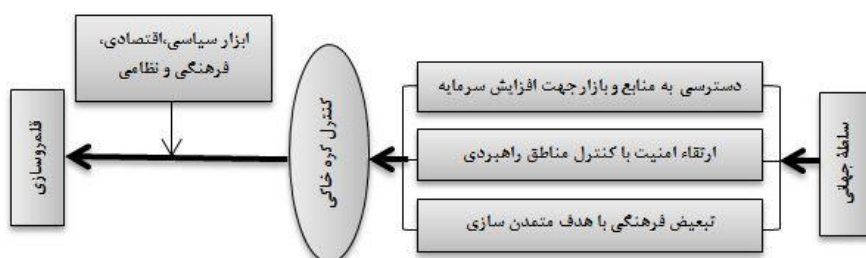
قرائن نظریه کمونیستی امپریالیسم در سده گذشته از «جان هابسون»<sup>۲</sup> (۱۹۴۰ - ۱۸۵۸) اقتصاددان انگلیسی اقتباس شده است. او امپریالیسم را حاصل ناسازگاری درونی نظام سرمایه‌داری دانسته، نظامی که در آن اقلیتی ثروتمند به انباشت بیش‌ازحد می‌پردازد. جایی که سرمایه‌داران به جای توزیع مجدد ثروت اضافی خود در قالب اقدامات رفاهی، می‌کوشند تا مجدداً در فعالیت‌های سودآوری در خارج سرمایه‌گذاری کنند (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۹۶: ۴۹۰).

به اعتقاد «هابسون» در توسعه‌طلبی خارجی اروپائی در اواخر سده نوزدهم، عوامل غیر اقتصادی چون نیروهای سیاسی، نظامی، روانی، مذهبی و بشردوستانه هم دخیل بودند، اما عنصر اساسی امپریالیسم سرمایه‌داری مالی است که سایر نیروها (سیاست‌مداران، نظامیان، بشردوستان، تاجرپیشگان و...) را به صورت مجموعه منسجم سازمان داده و فعال می‌سازد. از نظر او ظهور امپریالیسم انگلیس معلول ضرورت‌هایی از فشار جمعیت نبود، زیرا انگلیس جمعیت اضافی نداشت و روند رشد جمعیت آن هم در آغاز سده بیستم، به سوی سطح ثابتی در حال تنزل بود (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۹۶: ۴۹۱ - ۴۹۰).

به اعتقاد مارکس «فقیر و تنگدست» شدن طبقه کارگر و در نتیجه کاهش مصرف داخلی که سرمایه‌داران را به تلاش جهت پیدا کردن یک بازار دائماً رو به گسترش در کل جهان وامی‌دارد

1. Magdoff & Camp  
2. John Hubson

(کرین و اماوی<sup>۱</sup>، ۱۹۹۷: ۸۳)، نشان از تفکرات امپریالیستی صاحبان سرمایه و قدرت، جهت دستیابی به مواد خام و بازارهای مصرف دارد. «ایستوان مزاروش»<sup>۲</sup> در تبیین تز خود مبنی بر «خطرناکترین مرحله امپریالیسم در سراسر تاریخ» به بعد نظامی هژمونی خیرخواه امریکا بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ اشاره دارد که به دنبال کنترل تمامی کره خاکی با هر وسیله ممکن و خشن‌ترین عملیات نظامی است و هم‌اکنون دست‌کم در ۱۹ کشور این حضور با استقرار پایگاه‌های نظامی تجلی یافته است (قرلسفلی و معاش ثانی، ۱۳۹۵: ۱۶۸).



شکل ۷. مدل نظریه امپریالیسم (۱۹۴۰ - ۱۸۵۸) در رابطه با کنترل کره زمین (ترسیم از نگارندگان)

همان‌گونه که در شکل ۷ بیان شده، نظریه پردازان امپریالیسم عامل اصلی گسترش قلمرو نفوذ را تحقق سلطه جهانی با دستیابی به منابع و بازار مصرف به منظور افزایش توانی مالی نظام سلطه و همچنین تأمین امنیت سرمایه و تداوم حس برتری فرهنگی دانسته‌اند. انتقادی که بر این نظریه وارد می‌باشد، این است که به متغیرهای اندکی اشاره نموده و کسب سود و حفظ سرمایه مالی نظام سلطه بیشتر خودنمایی می‌کند و عواملی چون کسب پرستیژ ملی، ایجاد حائل، غارت و تضعیف سرمایه‌های فرهنگی مناطق تهدیدزا و... مغفول مانده‌اند، بنابراین، فاقد جامعیت می‌باشد.

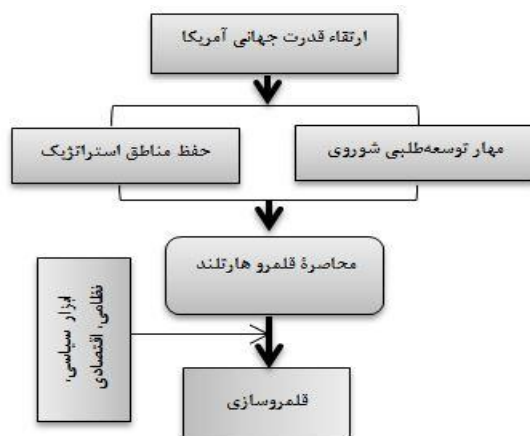
1. Crane & Amavi  
2. Istvan Mazaroush

### «جرج کنان»<sup>۱</sup> و قلمروسازی

«جرج کنان» (۲۰۰۵ - ۱۹۰۴) سال ۱۹۴۷ مقاله خود را در مجله امور خارجی تحت عنوان «منابع رفتار شوروی» با نام مستعار آقای ایکس به چاپ رساند. به سران امریکا نسبت به خطر توسعه‌طلبی کمونیست‌های اتحاد جماهیر شوروی برای نفوذ هرچه بیشتر در جهان هشدار داد (کنان، ۱۹۷۴).

وی در این مقاله برای نخستین بار از سیاست مهار شوروی سخن به میان آورد. وقایع عینی جهان پس از جنگ جهانی شرايطی را رقم زد که موجبات شکل‌گیری دکترین مشهور «ترومن»، موسوم به «سد نفوذ»<sup>۲</sup> را فراهم کرد و به‌عنوان اساس فکری برای مهار اتحاد شوروی در هر نقطه‌ای پیرامون منطقه هارتلند در نظر گرفته شد (کوهن، ۱۹۹۴).

او معتقد بود امریکا می‌تواند از این راه با کمک هم‌پیمانان خود (اروپا و ژاپن)، شوروی را مهار نماید و دیگر لازم نخواهد بود که در این اقدام به‌تنهایی عمل کند. لذا این کشور با سیاست «محدودسازی» پاسخ داد و مصمم شد به‌جای «مقابله‌گزینشی» همه جا در مقابل شوروی قرار گیرد و برای اینکه در این تلاش تنها نباشد راه ائتلاف و اتحاد را برگزید (کالینز، ۱۳۷۰: ۲۷).



شکل ۸. مدل جرج کنان (۱۹۴۷) در رابطه با کنترل قلمرو هارتلند (ترسیم از نگارندگان)

1. George Kennan
2. Containment

ملاحظه شکل ۸ نشان می‌دهد که در رقابت راهبردی دو ابر قدرت جهانی، «جرج کنان» جهت ارتقای قدرت جهانی امریکا، مهار نظام کمونیستی شوروی و حفظ مناطق راهبردی را از ضرورت‌های شکل‌دهی به سیاست سد نفوذ قلمداد نموده است. بنابراین، کم‌توجهی به متغیرهای اقتصادی و فرهنگی و تمدنی (شرق و غرب) جهت اقدامات امریکا در منطقه نشان از کامل نبودن این مدل می‌باشد.

#### نظریه‌های ژئوپولیتیک جدید

##### «جفری کمپ»، بیضی راهبردی انرژی و قلمروسازی

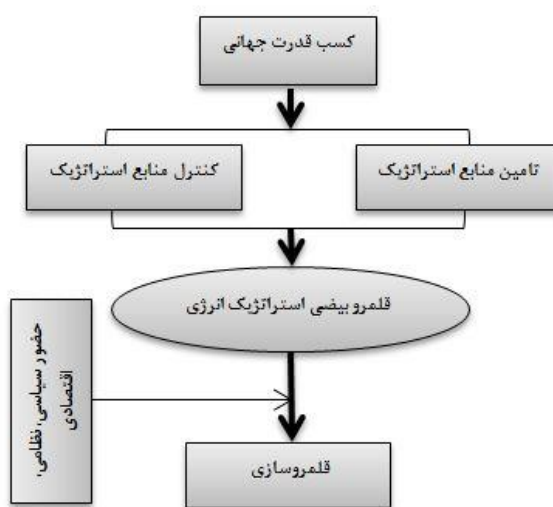
«جفری کمپ» سال ۱۹۹۷ نظریه «بیضی راهبردی انرژی»<sup>۲</sup> را مطرح و این منطقه را به لحاظ ظرفیت منابع فسیلی از مراکز مهم تأمین انرژی سده بیست و یکم دانست (کمپ، ۱۹۹۷: ۱۶). او بیضی راهبردی انرژی را که شامل کشورهای پیرامون خلیج فارس و دریای خزر بود، یکی از مهم‌ترین موقعیت‌های راهبردی دوران کنونی می‌داند که ایران در مرکز آن قرار دارد. بنابراین، کمپ معتقد بود با توجه به گزارش‌های مکرر آژانس بین‌المللی انرژی در خصوص افزایش تقاضای جهانی به سوخت فسیلی و ازسوی دیگر، پایداری ذخائر موجود در بیضی راهبردی انرژی که به‌طور متوسط حدود ۷۰ سال دیگر برآورد شده به همراه سایر ویژگی‌های هزینه ارزان استخراج و حمل و نقل آسان و... (کمپ و هارکاو،<sup>۳</sup> ۱۳۸۳: ۱۹۰). قلمرو موصوف را از چنان ظرفیتی برخوردار ساخته که حضور و نفوذ بازیگران را به خود جلب داشته و اگرچه گفته می‌شود به دلیل کاهش وابستگی امریکا به انرژی منطقه سطح اهمیت غرب آسیا از نیاز راهبردی به ابزار راهبردی تبدیل شده است؛ اما رقابت جهت بهره‌مندی سیاسی و اقتصادی از مسیرهای انتقال انرژی، دولت‌های ذی‌نفوذ را به سمت چانه‌زنی برای کنترل مسیرهای ترانزیت انرژی سوق داده است (کمپ و هارکاو، ۱۳۸۳: ۲۲۹). به گونه‌ای که سازمان پیمان اتلانتیک شمالی (ناتو) هم در سال ۲۰۰۶ میلادی امنیت انرژی را به رسالت و مأموریت خود اضافه نموده است (قربانی‌نژاد، ۱۳۹۲: ۹۴).

- 
1. Geoffrey Kemp
  2. The Strategic Energy Ellipse
  3. Camp & Kharkivi

به اعتقاد کمپ روند روبه‌افزایش وابستگی اروپا به انرژی غرب آسیا به‌خصوص گاز طبیعی در آینده بر تصمیمات سیاسی اروپا در مورد این منطقه تأثیر خواهد گذاشت (کمپ، ۲۰۰۳: ۱۶۳).

بنابراین، بازیگران سیاسی جهت بهره‌مندی از منابع فسیلی این منطقه راهبردی، تدابیر لازم را برای نفوذ و گسترش قلمرو ژئوپولیتیکی خود دنبال نموده‌اند.

شکل ۹ نشان می‌دهد که «کمپ» در مدل خود با نگاهی صرفاً اقتصادی بر دو عامل دستیابی و کنترل منابع فسیلی در کسب قدرت جهانی توجه داشته است. بنابراین، اهمیت موقعیت ارتباطی منطقه، جایگاه فرهنگی جهان اسلام، ظرفیت بازار مصرف منطقه، کنترل تهدیدات منطقه‌ای و... که در نگاه بازیگران جایگاه مهمی دارد در مدل او مغفول مانده که نشان می‌دهد مدل کامل و جامعی نمی‌باشد.



شکل ۹. مدل کمپ (۱۹۹۷) در رابطه با کنترل بیضی استراتژیک انرژی (توسیم از نگارندگان)

### نظریه «نظام جهانی»<sup>۱</sup> «امانوئل والرشتاین» و قلمروسازی

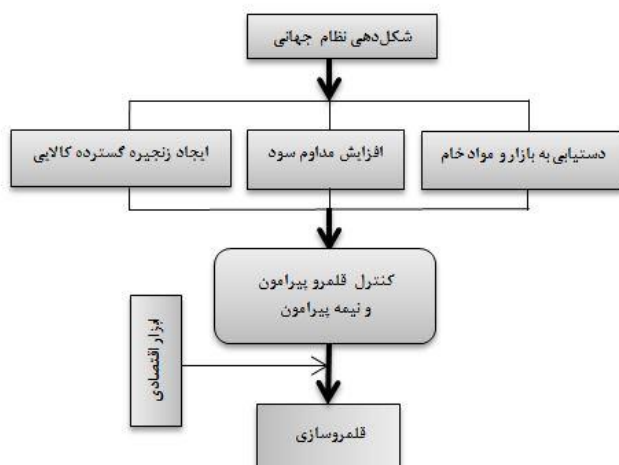
«الرشتاین»<sup>۲</sup> به عنوان مهم ترین نظریه پرداز جامعه شناسی تاریخی در روابط بین الملل معتقد بود پیدایش نظام تولید همگانی و طبقه کارگر و نیز انباشت بی وقفه سرمایه در اروپا موجب شد که اقتصاد اروپا به تدریج در جهان گسترش یابد. از همین رو تجار، صنعتگران و سرمایه داران اروپا به علت افزایش توان و نیاز اقتصادی شان بقیه جهان را به نظام جهانی خود ملحق کردند (الرشتاین، ۱۹۷۴: ۶۳).

انباشت گسترده سرمایه که ناشی از رقابت این بازیگران بود با اشباع بازار داخلی نیازمند گسترش شد. به اعتقاد والرشتاین لازمه توسعه این سرمایه متکی به گسترش در مرزهای جغرافیایی اروپا، هدایت و کنترل تولیدات در سایر مناطق و همچنین شکل گیری دستگاه های دولتی قدرتمند بود (الرشتاین، ۱۹۷۴: ۳۷).

از آنجا که نظام جهانی جدید بر شیوه سرمایه داری تولید متکی و هدف از تولید در آن به دست آوردن سود بود (جونز و همکاران، ۱۳۸۶: ۲۰). بنابراین سازوکار اصلی برای تحقق انباشت مستمر، وجود زنجیره های کالایی گسترده ای است که در ورای مرزها گسترش پیدا می کنند. از همین رو، ساختار کلی نظام سرمایه داری در درون خود به سه بخش مختلف (مرکز، نیمه پیرامون و پیرامون) اما مرتبط تقسیم می شود که نشان دهنده نوعی رابطه و اعمال نفوذ عوامل قدرت از مرکز به پیرامون می باشد. به اعتقاد «الرشتاین» اندازه نظام جهانی وابسته به وضعیت فناوری و به طور مخصوص حمل و نقل و ارتباطات در درون محدوده نظام است و باتوجه به تغییرات پیوسته، مرزهای نظام سیال دارند (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۱۹۰ - ۱۸۰).

آنچه در نظریه والرشتاین در شکل ۱۰ مشهود می باشد، شکل گیری نظام جهانی بر پایه اقتصاد است. از نگاه «الرشتاین» تلاش بازیگران جهت قلمروسازی متکی بر دسترسی به بازار و مواد خام به جهت رونق تولید و کسب سود مضاعف می باشد. در حالی که ارتقای قدرت ملی، حذف چالش گران و رقبای سیاسی و امنیت سرمایه و منابع از اهداف هرگونه نگاه قلمرو خواهانه می باشد، در مدل بیان نشده است، از همین رو این نظریه هم تک عاملی است و نمی تواند مدلی جامع و کامل باشد.

1. World system
2. Wallerstin



شکل ۱۰. مدل والرشتاین (۱۹۷۴) در رابطه با کنترل قلمرو پیرامون و نیمه پیرامون (ترسیم از نگارندگان)

نظریه «رهبری جهانی»<sup>۱</sup> «جرج مودلسکی» و قلمروسازی

«مودلسکی»<sup>۲</sup> در سال ۱۹۷۶ نظریه «چرخه طولانی در سیاست‌های جهانی و دولت ملی» را مطرح ساخت. فرضیات اساسی نظریه او عبارت بود از: رهبری در نظام جهانی مورد نیاز است؛ چنین نقشی ناشی از جنگ جهانی است؛ نیروی دریایی شرط لازم است برای تأسیس آن؛ تحول سیاست بین‌الملل براساس یک مدل چرخه‌ای شکل گرفته است که در آن سلطه قدرت پیشرو در نظام بین‌المللی به‌طور معمول حدود ۱۰۰ تا ۱۲۰ سال طول می‌کشد (جیانشو<sup>۳</sup>، ۲۰۰۷).

از آنجاکه قدرت، تابعی از برد جهانی است - یعنی تأثیرگذاری روی رخدادهایی که در سطح جهان اتفاق می‌افتند - از نگاه او چنین قدرتی نیاز به کنترل اقیانوس‌ها داشته است. از همین رو، برای «مودلسکی» قدرت جهانی یعنی توانایی یک کشور برای تمرکز بر ظرفیت اقیانوس‌پیمایی خود است. ظرفیت اقیانوس‌پیمایی از طریق تناژ ترکیبی ناوگان‌های تجاری و

1. Global leadership  
2. Modelski  
3. Jianshu

نظامی کشور اندازه‌گیری می‌شود. با این حال، قدرتمندترین کشورها تلاش خواهند کرد که دستورالعمل سیاسی تنظیم کنند که بقیه جهان کمابیش آن را دنبال کنند (مودلسکی، ۱۹۸۷). بنابراین، او شکل‌گیری نظام جهانی معاصر را نتیجه مستقیم قدرت دریایی می‌داند؛ نیرویی که در نتیجه قدرت تحرک فزاینده روی اقیانوس‌ها و به اتکای قدرت دریایی، رشته‌ای از دولت‌های برجسته را یکی پس از دیگری در عرصه جهانی به وجود آورد (دوئرتی و فالترگراف، ۱۳۹۶: ۱۶۰).

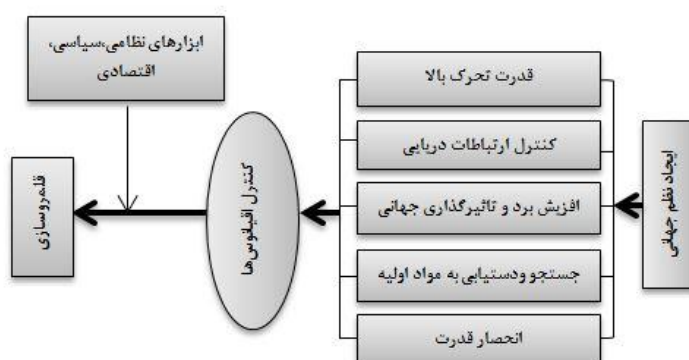
سه ویژگی اساسی و مهم نظام جهانی از نظر «مودلسکی» شامل:

الف. جنگ‌های بزرگ سازمان‌دهنده نظم جهانی هستند که نشئت‌گرفته از تعارضات جهانی‌اند.

ب. حفظ و نگهداری ساختار نظام جهانی، نظام جهانی را به سمت انحصار قدرت سوق می‌دهد.

ج. ویژگی مهم کارکردی نظام جهانی بر پایه انگیزه‌های اقتصادی (جستجوی طلا، ادویه و کالاهای گرانبها) و سیاسی (ایجاد پایگاه و نواحی فرماندهی جهت کنترل) استوار است.

برابر با شکل ۱۱ «مودلسکی» با تبیین نظریه خود دستیابی به قدرت و ایجاد نظم و امنیت جهانی را عوامل مهمی می‌داند که کشورها را به سوی قلمروسازی ژئوپولیتیکی سوق می‌دهد؛ در حالی که اقتصاد دریا، کنترل مسیرهای ارتباط دریایی در جهت ارتقای جایگاه سیاسی و نظامی عوامل قابل تأملی هستند که به آنها اشاره نشده است.



شکل ۱۱. مدل مودلسکی (۱۹۷۶) در رابطه با کنترل فضای دریاها (ترسیم از نگارندگان)



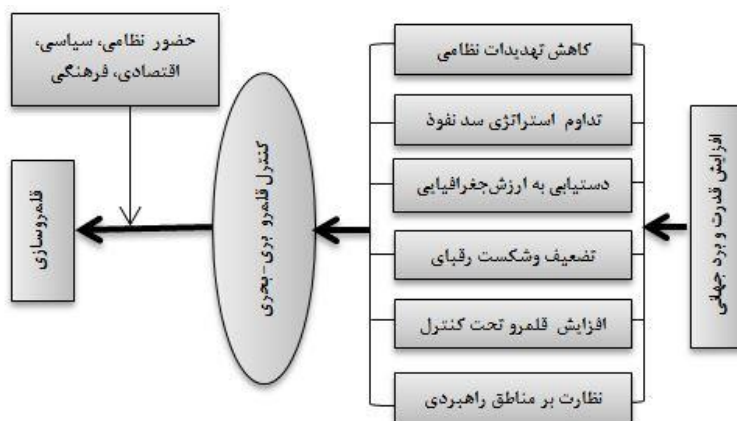
محمد رضا حافظ‌نیا، نظریه «گسل‌های ژئواستراتژیک فعال جهان»<sup>۱</sup> و قلمروسازی

محمد رضا حافظ‌نیا سال ۲۰۱۷ با انتشار مقاله‌ای تحت عنوان «گسل‌های ژئواستراتژیک فعال جهان»، در چارچوب پارادایم رقابت راهبردی خشکی و دریایی در جهان، دو گسل بزرگ ژئواستراتژیک در مقیاس کروی در شرق و غرب اوراسیا ترسیم نمود که سرچشمه سیاست‌های کنونی در جهان هستند. وی در این نظریه سطح رقابت ژئواستراتژیک جهانی را در طرفین خشکی اوراسیا قرارداد و معتقد است دولت‌های امریکا و اروپا و متحدین راهبرد دریایی به‌عنوان بازیگران راهبردی پهنه‌های آبی اقیانوس آرام و اطلس و پسرکانه‌های آنها، دولت‌های روسیه، چین و متحدین راهبرد خشکی به‌عنوان بازیگران راهبردی پهنه خشکی اوراسیا را به محاصره درآورده و به چالش انقباض فضایی می‌کشاند. بازیگران مزبور در تقلا و کشمکش برای قلمروسازی جغرافیایی و ژئوپولیتیکی در فضای کروی و نیز دورکردن رقیب از قلمروهای مفروض و متصور خود می‌باشند (حافظ‌نیا، ۲۰۱۷: ۱).

انگیزه و عامل اصلی تقابل هر یک از بازیگران قدرت جهانی در این گسل و مناطق مرزی مجاور، رقابت ژئواستراتژیک به‌منظور افزایش قدرت مؤثر و برد جهانی می‌باشد؛ بنابراین، هر دو طرف باتوجه به اهمیت و اثرگذاری وسعت فضای جغرافیایی و دیگر عناصر و ارزش‌های جغرافیایی این فضا بر رقابتشان، قلمروسازی و قلمروگشایی جغرافیایی (سلطه - الحاق) و ژئوپولیتیکی (کنترل و نفوذ) در طرفین و محیط بیرونی خود تقلا نموده و به‌منظور دورکردن رقیب از قلمروهای مفروض و متصور خود در حال کارزار سیاسی، نظامی، اقتصادی و رسانه‌ای در فضای واقعی و مجازی هستند (حافظ‌نیا، ۲۰۱۷: ۶ - ۴).

برابر با شکل ۱۲ در این نظریه ژئوپولیتیکی هدف و عامل اصلی قلمروسازی کشورها افزایش برد و قدرت جهانی آنها مبتنی بر عوامل ذکر شده می‌باشد. اما متغیرهایی چون دستیابی به بازار مصرف منطقه، ترویج الگوی حکومت لیبرال/ کمونیسم، یافتن متحدین منطقه‌ای، مبارزه با تهدیدات جهانی (تروریسم، فقر، جرایم سازمان‌یافته)، کمک به گسترش صلح جهانی و... مورد اشاره قرار نگرفته است، لذا به این دلیل و عدم تفکیک متغیر مدل جامعی نمی‌باشد.

1. Active Geostrategic Faults in the World



شکل ۱۲. مدل حافظنیا (۲۰۱۷) در رابطه با کنترل قلمرو ببری - بحری (ترسیم از نگارندگان)

اندیشه نئو اوراسیاگرایی «الکساندر دوگین»<sup>۱</sup> و قلمروسازی

«دوگین» از شناخته شده ترین متفکران معاصر روسیه و بنیان گذار جریان فکری نئو اوراسیاگرایی، نظریه های کلاسیک اوراسیاگرایی را با تقسیم دوقطبی جهان به قدرت دریایی و زمینی ترکیب کرده و به مفاهیم دوگانه گوناگون و کلاسیک اندیشه روسی پیوند می زند (لاروئل<sup>۲</sup>، ۱۳۹۴: ۲۰۵).

او زمین و دریا را از مفاهیم اساسی ژئوپولیتیک می داند و معتقد است زمین و آب تنها عناصری هستند که می توانند تمدن ها را به وجود آورند و عمده کشورها و امپراتوری ها قدرت خود را از راه توسعه و تسلط ترجیحی بر یکی از این دو موضوع حاصل کرده اند (اینگرام<sup>۳</sup>، ۲۰۰۱: ۱۰۴۸).

«دوگین» بازگشت مجدد عظمت و قدرت روسیه را متکی به توسعه ارضی این کشور می داند. از همین رو "اوراسیاگرایی"، همان طور که دوگین و روشنفکران متفکر مشابه آن را اظهار داشته اند، چارچوب ایدئولوژیکی تلاش روسیه یا حداقل برخی از بخش های نخبه آنها برای نزدیک شدن مجدد به منطقه اوراسیاست (شلاپنتوخ<sup>۴</sup>، ۲۰۱۶: ۲۶۳).

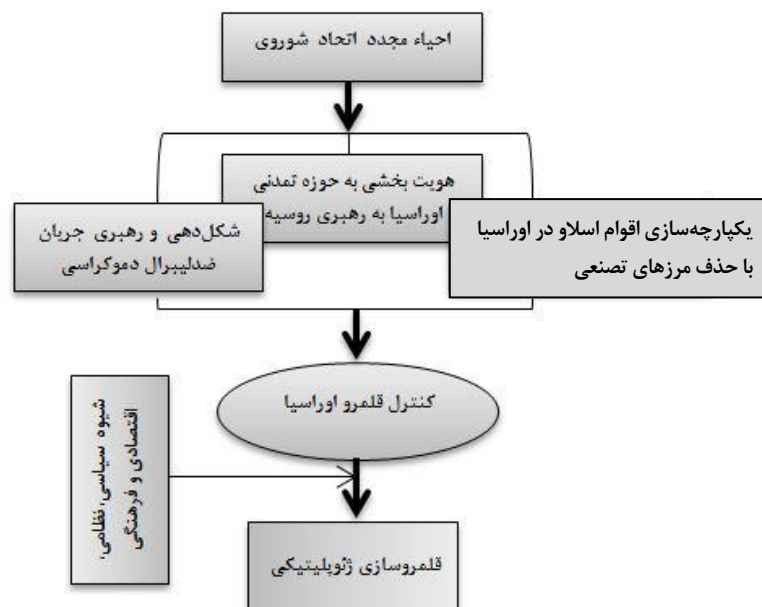
1. Alexander Dugin
2. Laurel
3. Ingram
4. Shlapentokh

«دوگین» در نظریه خود بر عناصر جغرافیا، نژاد، ملت، خون و دولت مقدس روس - اسلاو تأکید ویژه‌ای دارد و مرزهای تصنعی را نمی‌پذیرد و مخالف سرسخت پراکنده‌شدن اقوام در مرزهای مختلف است (علی حسینی و آئینه‌وند، ۱۳۹۴: ۱۴۹).

احیای اتحاد شوروی و سازماندهی مجدد فدراسیون روسیه خواسته اصلی و مشهود تفکرات «نئو اوراسیاگرائی» «دوگین» است که در پروژه سیاسی خود علاوه بر کشورهای حوزه بالتیک و بلوک‌های سوسیالیستی پیشین، مناطق ارتدوکس بالکان به دلیل بی‌اعتمادی به چین از جدایی سین کیانگ، تبت، منچوری و مغولستان و همچنین ادغام آنها در امپراتوری اوراسیا - روسیه حمایت می‌کند. او نهایتاً فرجام آسیا و اروپا را زیر سلطه روسیه - اوراسیا می‌بیند (اینگرام، ۲۰۰۱: ۱۰۴۱؛ علی حسینی و آئینه‌وند، ۱۳۹۴: ۲۰۷).

تأکید «دوگین» بر افزایش نقش روسیه در عرصه سیاست جهانی به‌خصوص در دستگیری رهبری جریان ضد لیبرال‌دموکراسی رویکرد منفی غرب در خصوص «دوگین» را به همراه داشته است؛ به نوعی که امریکا «دوگین» را به اتهام گسترش تفکرات فاشیستی در فهرست تحریم‌های خود قرار داده است (علی حسینی و آئینه‌وند، ۱۳۹۴: ۱۴۸).

آنچنان‌که در شکل ۱۳ آمده است، این نظریه که کسب قدرت روسیه را مورد توجه قرار داده باتکیه بر عواملی چون ایجاد یکپارچگی فضائی بین اقوام روس تبار (اسلاوها) احیا و هویت بخشی به فرهنگ و تمدن مستقل روس‌ها و شکل‌دهی به جریان ضد لیبرال‌دموکراسی به رهبری روسیه، ضرورت توسعه ارضی و کنترل قلمرو اوراسیا را بیان می‌دارد (مانند الحاق کریمه). نگاه ضعیف دوگین به ظرفیت اقتصادی و راهبردی اوراسیا موضوعی که عیناً در تدابیر روسیه دیده می‌شود، نشان از کامل نبودن این مدل است.



شکل ۱۳. مدل دوگین (۱۹۹۷) در رابطه با کنترل قلمرو اوراسیا (ترسیم از نگارندگان)

### تجزیه و تحلیل و تبیین مدل

علم ژئوپولیتیک با پیوستگی عناصر سیاست، قدرت و جغرافیای مستمر در حال بازگوئی تأثیر ظرفیت‌های کالبدی و ساختاری فضای جغرافیا بر دو عنصر سیاست و قدرت بازیگران می‌باشد. تمرکز ژئوپولیتیک بر کنترل فضا و مکان جهت حصول به قدرت و سپس بازتولید فضا به جهت قدرت حاصل شده از کنترل فضا، چرخه‌ای در حال گردش مداوم را از تأثیرگذاری این عناصر سه‌گانه بر همدیگر به وجود آورده است که محدوده قدرت را از طریق جابه‌جائی مرزهای جغرافیایی و ژئوپولیتیکی و وسعت قلمرو تحت کنترل کشورها مشخص می‌نماید. لذا الگویی که بتواند عوامل کنش قلمروسازی ژئوپولیتیکی کشورها را تبیین نماید باید دربرگیرنده متغیرهای مرتبط به سه مؤلفه جغرافیا، قدرت و سیاست باشد. نظریات ژئوپولیتیکی مطرح شده که ماهیتاً کنش قلمروخواهی را در خود مستتر دارند، قلمروسازی را همسنگ دستیابی به قدرت فرض نموده‌اند و تحصیل آن را در قالب مفاهیم و عوامل مطرحه در جدول ۱ جستجو نموده‌اند.

انتقادی که بر نظریه‌های مطالعه‌شده در این تحقیق وارد می‌باشد، این است که اولاً عوامل مطرحه فاقد چارچوب و دسته‌بندی مشخص از خواسته‌های گوناگون کنش‌گران سیاسی می‌باشد. دوم اینکه نظریه‌پردازان عمدتاً برحسب نیازها و شرایط زمانی - مکانی نظام‌های سیاسی خود به جنبه، ابعاد و متغیرهای محدودی از عوامل و دلایل قلمروسازی ژئوپولیتیکی توجه نموده‌اند؛ به‌گونه‌ای که مانند «راتزل»، «هوفر»، «ماهان» و «مکیندر»، قلمروسازی را برابر با اشغال فضای جغرافیایی و بهره‌گیری از ثروت و موقعیت راهبردی مناطق مورد نظرشان جهت برتری در رقابت با یکدیگر دانسته‌اند. گروهی هم مانند «کمپ» و «لوتواک» توجه خود را صرفاً به عامل اقتصادی و به‌طور خاص کنترل انرژی معطوف داشته یا اوراسیاگرایانی چون «دوگین» که هویت‌بخشی به روسیه و احیای قدرت مجدد این کشور در قبال غرب را دستاویزی برای کنش قلمروخواهی روس‌ها قرار داده است. این درحالی است که خواسته و علائق ژئوپولیتیکی کشورها نسبت به مناطق دیگر متنوع بوده و می‌تواند در لوای خود اهداف دیگری را مستتر داشته باشد؛ مثلاً کل منافع اقتصادی حاصله امریکا از جنگ ویتنام به‌سختی با هزینه یک روز آن جنگ برابری می‌کرد یا حمایت امریکا از رژیم صهیونیستی در منازعه سال ۱۹۴۸ با اعراب که تولیدکننده عمده نفت جهان بودند ناشی از عواملی فراتر از اقتصاد بود؛ همچنین اشغال شبه‌جزیره کریمه توسط روسیه در قبال پذیرش تحریمات سیاسی و اقتصادی غرب نشان می‌دهد که نیروی محرکه یا عامل قلمروسازی نمی‌تواند تنها اقتصادی یا صرفاً بر پایه ملاحظات سیاسی باشد، یا هدف از کنترل منابع و بازارها که در قریب به اتفاق نظریات مطرح‌شده تنها افزایش ثروت و رفع نیازها نبوده، بلکه هدف مهم‌تر، کنترل سیاسی رقبا و تضمین امنیت ملی را با خود به‌همراه داشته و می‌تواند دربرگیرنده متغیرهای متعدد دیگر هم باشند؛ موضوعی که در نظریات بررسی شده به‌صورت تک یا نهایتاً چندمتغیره بیان شده‌اند.

جدول ۱. عوامل مؤثر بر قلمروسازی و محدوده جغرافیای آن در نظریات ژئوپولیتیکی

نظریه	عوامل تحریک قلمروسازی	محدوده مورد علاقه
نظریه «قدرت دریایی»	قدرت جهانی با دستیابی به منابع و مناطق راهبردی	کنترل عرصه دریاها
نظریه «فضای حیاتی» راتزل	امپراتوری آلمان با رفع نیازها. کنترل مناطق راهبردی و...	کنترل قاره افریقا
راهبرد ژئوپولیتیکی هوفر	قدرت محوری؛ با رفع نیازها، اتحاد ژمن‌ها و حائل‌سازی	کنترل اروپا و افریقا
نظریه هارتلند	قدرت جهانی با کنترل روسیه و منابع طبیعی	منطقه اوراسیا
نظریه ریملند	قدرت جهانی با مهار شوروی و ایجاد توازن قدرت	مناطق حاشیه هارتلند
نظریه فرضیه نژادی	سلطه جهانی ارتقای پرستیژ ملی با افزایش ثروت و وسعت	کنترل قلمرو مستعمرات
نظریه امپریالیسم	سلطه جهانی با کنترل بازارها، مناطق راهبردی و تبعیض	کنترل کل کره خاکی
نظریه جرج کنان	ارتقای قدرت ملی با حفظ مناطق راهبردی و مهار شوروی	محاصره هارتلند
بیضی راهبردی انرژی کمپ	ارتقای قدرت با مدیریت منابع انرژی	خلیج فارس تا دریای خزر
نظریه نظام جهانی والرشتاین	ایجاد نظم جهانی با کنترل بازارها	منطقه پیرامون و نیمه پیرامون
نظریه رهبری جهانی مودلسکی	ایجاد نظم جهانی با کنترل منابع و ارتباطات دریایی	حضور در اقیانوس‌ها
نظریه «گسل‌های ژئواستراتژیک فعال جهان» حافظ‌نیا	افزایش قدرت و برد جهانی با دستیابی به منابع و مناطق راهبردی، تضعیف رقبا، ایجاد سد نفوذ و..	کنترل قلمرو خشکی و دریایی
اندیشه نئو اوراسیاگرایی دوگین	احیای اتحاد شوروی با هویت‌بخشی تمدنی و یکپارچه‌سازی اقوام	منطقه اوراسیا

تنظیم از نگارندگان

پس همان‌گونه‌که در جدول ۱ مطرح شده است، هریک از این نظریات به‌تنهایی فاقد جامعیت برای بررسی و مطالعه عوامل کنشگری ژئوپولیتیکی بازیگران در مناطق مختلف جغرافیایی بوده است. از همین رو باتوجه‌به گوناگونی و درهم‌تنیدگی مؤلفه‌های مؤثر بر قدرت می‌توان چنین بیان نمود که اگر گسترش و توسعه‌طلبی در دوران‌های گذشته بر مبنای توسعه سرزمین و تسلط ارضی و ناشی از رقابت بازیگران برای جذب ثروت بیشتر، کنترل یکدیگر و ارتقای قدرت بوده است، در مقطع کنونی هم‌زمان متکی به ترکیبی از شاخصه‌ها و متغیرهای مرتبط با مؤلفه‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی می‌باشد.

در حوزه عوامل سیاسی باید متغیرهایی چون کنترل تهدید تروریسم، گسترش الگوی حکومت (لیبرال، اسلام، سوسیالیسم)، عمل به دستورالعمل‌ها و اسناد ملی، تنظیم و نظارت بر شبکه‌ها و رژیم‌های جهانی (تولید و توزیع)، افزایش وابستگی متقابل، حمایت از هم‌کیشان و هم‌پیمان‌ها در سایر مناطق، کنترل جریان‌های سیاسی مخالف و به‌عبارت‌دیگر موضوعاتی که نقش مهمی در ارتقای پرستیژ ملی، تأمین امنیت و منافع ملی کشورها داشته‌اند، مدنظر قرار گیرد؛ مانند بازگشت دوباره روسیه به عرصه منطقه اوراسیا در راستای کسب متحدین منطقه‌ای در قبال تلاش‌های بازیگران جدید در این منطقه.

در حوزه اقتصادی از آنجاکه مؤلفه‌های اقتصادی به‌عنوان پیشران سایر جنبه‌های قدرت، با تداوم وابستگی به منابع فسیلی امروز مکان‌های تأمین انرژی، ترانزیت انرژی، بازارهای مصرف و نهادهای اقتصادی مرتبط با انرژی در روابط بین‌الملل جایگاه ویژه‌ای یافته‌اند و تلاش‌های گسترده‌ای از سوی کشورها جهت نفوذ در این مناطق و نهادها پی‌ریزی می‌شود. با این حال به جهت استفاده ابزاری از انرژی، دستیابی به نیروی کار ارزان و منابع با صرفه اقتصادی و پایدار، سازماندهی و تحت کنترل گرفتن اقتصاد منطقه‌ای و جهانی، سرمایه‌گذاری در منابع و صنایع پرسود سایر مناطق با مصادیقی چون تلاش آمریکا جهت سرمایه‌گذاری بالا و ترانزیت انرژی خزر از مسیر گرجستان به ترکیه جهت فشار بر ایران و روسیه، نقش متغیرهای اقتصادی را جهت قلمروگستری ژئوپولیتیکی کشورها پررنگ می‌نماید.

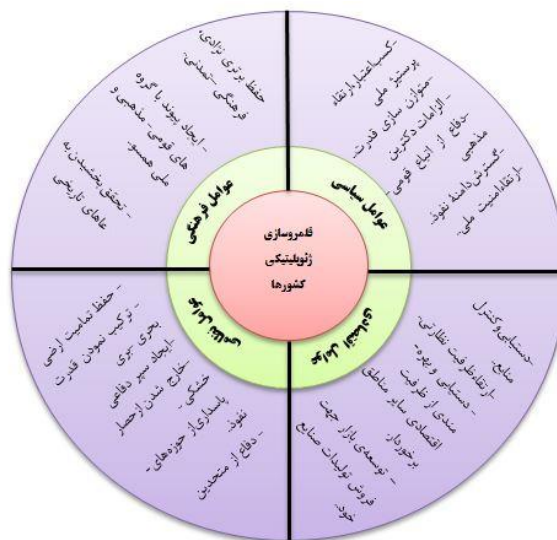
در حوزه نظامی، عوامل مدنظر نظریات محدود و عموماً حول محور کلی چون کنترل مناطق راهبردی می‌چرخند که نگاهی کامل و جامع نمی‌باشد. پشتیبانی از اقدامات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشورها در سایر مناطق، حفاظت و پشتیبانی از متحدین منطقه‌ای، کنترل رژیم تسلیحاتی، فرار از حصار خشکی و حضور در دریا، مقابله با تهدیدات نامتقارن، حملات سایبری، فروش و پشتیبانی تسلیحاتی خریداران، و پایش تهدیدات نظامی از عوامل مهم نظامی می‌باشند. گسترش پایگاه‌های نظامی آمریکا در خلیج فارس جهت حمایت امنیتی از کشورهای منطقه و پشتیبانی از جریان مداوم صادرات انرژی به بازارهای هدف و حضور نظامی آمریکا در افغانستان و آسیای مرکزی جهت مقابله با تروریسم از مصادیقی هستند که بر کنش قلمروسازی کشورها نقش اساسی ایفا می‌کنند.

در بعد فرهنگی از آنجا که خطوط جداکننده گروه‌های قومی، نژادی، مذهبی عموماً دغدغه‌مندی کشورها را نسبت به علائق ژئوپولیتیکی‌شان در این مناطق به‌همراه دارد، عوامل و اهدافی چون تغییر روابط مادی قدرت و نظارت بر دول رقیب، مدیریت تنش‌های اجتماعی بین‌تمدنی، تحمیل برتری فرهنگی تمدنی خود بر دیگران، تضعیف و مصادره سرمایه‌های فرهنگی فضاها، متمدن، محقق‌ساختن ادعاهای تاریخی و فرهنگ و تمدنی موجود به سایر مناطق، تقویت پیوندها و همبستگی بیشتر با گروه‌های قومی - مذهبی همسو و... مواردی هستند که کنش قلمروخواهانه کشورها را فعال می‌نماید. حمایت و پشتیبانی ترکیه از آذربایجان در نبرد با ارمنستان به‌عنوان کشوری هم‌زبان یا تأکید روسیه بر متعهدبودن بر حمایت از اسلاوتبارهای کشورهای استقلال‌یافته که در حمله این کشور به گرجستان نمود یافت، برخی از مصادیق بارز نقش عوامل فرهنگی بر کنش قلمروسازی ژئوپولیتیکی کشورها می‌باشد.

بنابراین، در این بخش متغیرهای موجود در مدل از تجزیه و تحلیل عوامل موجود در ادبیات نظری و بخش یافته‌های تحقیق (نقد نظریات ژئوپولیتیکی) که مبتنی بر علائق و مصادیق عملی کشورها در خارج از مرزهای ملی بوده و نشان‌دهنده تأثیر هر یک از این متغیرها بر روند کنش قلمروسازی کشورهاست به‌دست آمده و با توجه به ویژگی و ماهیتشان برابر با مدل تحقیق (شکل ۱۴) هر کدام در طبقه موضوعی از عوامل کنش قلمروسازی ژئوپولیتیکی قرار گرفته‌اند. ویژگی مشترک این چهار گروه که از ماهیت جغرافیایی و ژئوپولیتیکی برخوردار می‌باشند، به‌گونه‌ای است که بعد فضائی و سرزمینی کنش قلمروخواهانه کشورها در آنها مشهود می‌باشد. اگر چه هر گروه از این عوامل ژئوپولیتیکی را می‌توان به‌صورت جداگانه مورد بررسی و مطالعه قرار داد، اما با این وجود، هر کدام از این متغیرها در ارتباط و تأثیرگذاری بر دیگر عوامل و متغیرها در به‌فعلیت‌رسیدن کنش قلمروسازی ژئوپولیتیکی کشورها نقش‌آفرینند و این موضوع در نظریات ژئوپولیتیکی بیان‌شده معمولاً به‌صورت موردی و محدود توجه ژئوپولیسین‌ها را به خود معطوف داشته است (مانند منابع انرژی در نظریه کمپ). هر یک از مؤلفه‌های بیان‌شده در مدل دارای یک یا چند متغیر هستند که به‌صورت مجزا یا در ارتباط با سایر متغیرها عامل شکل‌گیری کنش قلمروسازی ژئوپولیتیکی کشورها می‌باشد. لذا می‌توان



نتیجه گرفت که مدل تحقیق که اعم از متغیرهای بررسی شده در نظریات ژئوپولیتیکی هم می‌باشد نسبت به مدل‌های قبلی از یک حالت جامع و فراگیر برخوردار بوده و توانایی تبیین الگوی قلمروسازی ژئوپولیتیکی کشورها را خواهد داشت.



شکل ۱۴. مدل موضوعی عوامل قلمروسازی ژئوپولیتیکی کشورها (ترسیم از نگارندگان)

### نتیجه گیری

ظرفیت کالبدی و ساختاری فضای جغرافیایی هر منطقه در ارتباط با خواسته و خصیصه‌های سیری‌ناپذیر انسان در کسب قدرت و ارتقای منزلت اجتماعی‌اش، نقش مهمی را در انفعال کنش قلمروسازی بازیگران سیاسی برعهده دارد. به عبارتی، منشأ عمده سیاست‌های قلمروخواهانه کشورها در برخورداری یا عدم برخورداری آنها از ظرفیت و ارزش‌های جغرافیایی و ژئوپولیتیکی نهفته است. همچنین می‌توان گفت، با توجه به نگاه ژئوپولیتیک بر تلاش برای کنترل فضا و مکان جهت دستیابی به قدرت که نشان از ارتباط میان قدرت و سرزمین در کلیه مقیاس‌های جغرافیایی دارد، بروز جنبه‌های مختلف قلمروسازی کشورها تحت تأثیر عوامل گوناگون سیاسی - ایدئولوژیکی، فرهنگی - اجتماعی، نظامی - امنیتی و

اقتصادی عمدتاً منشأیی جغرافیایی داشته و ناشی از برداشت و تفسیر بازیگران نسبت به تأثیر ارزش جغرافیایی مدنظر بر قدرت و منفعت ملی آنها دارد. بنابراین، ما هرگونه عامل قلمروسازی ژئوپولیتیکی کشورها را مورد بررسی قرار دهیم، می‌توان به ماهیت ژئوپولیتیکی عوامل پی‌برد. بی‌بدیل بودن و تأثیر پیوسته ارزش‌ها و عناصر فضای جغرافیایی بر قدرت به‌همراه پویا شدن مستمر کشورها جهت تحصیل منافع ملی در شکل و ابزارهای گوناگون، قلمروخواهی و قلمروسازی را روند مداوم در عرصه نظام پسا وستفالیایی ساخته است که متفاوت از گذشته بوده و از آن‌گریزی نیست.

در بررسی نظریه‌هایی که توسط کارشناسان رشته‌های جغرافیا، ژئوپولیتیک، علوم سیاسی، روابط بین‌الملل و جامعه‌شناسی سیاسی درخصوص عوامل تهییج‌کننده کنش قلمروسازی کشورها بیان شده است، به این نتیجه رسیدیم که هیچ‌کدام از این نظریه‌ها تبیین‌کننده مدلی نسبتاً جامع و کامل از عوامل مؤثر در شکل‌گیری کنش قلمروسازی ژئوپولیتیکی کشورها نیستند. بلکه باتوجه‌به نیازهای گوناگون بازیگران به یک‌سری از عوامل و ارزش‌های جغرافیایی تأثیرگذار بر قدرت شاهد اشاره آنها به این متغیرهای نقش‌آفرین در کنش قلمروسازی ژئوپولیتیکی کشورها هستیم. به‌عبارتی می‌توان گفت نظریات از یک نگاه تک یا چندعاملی به این مسئله برخوردارند و به‌همین خاطر نمی‌توانند به‌عنوان یک نظریه و الگوی جامع و کامل در این زمینه در نظر گرفته شوند. برخی از نظریه‌پردازان با نگاه صرفاً امنیتی به عوامل نظامی قلمروسازی توجه داشته‌اند. برخی باتوجه‌به نقش اقتصاد بر قدرت، عوامل اقتصادی را به‌جهت رفع نیازمندی‌شان حائز اهمیت دانسته‌اند و تعدادی از آنها نیز منشأ کنش قلمروخواهی کشورها را متکی به عوامل سیاسی یا فرهنگی عنوان کرده‌اند. دراین‌میان، کارل هاوس هوفر (۱۹۳۰ - ۱۹۲۰) و محمدرضا حافظ‌نیا (۲۰۱۷) در نظریات ژئوپولیتیکی خود با نگاه جامع‌تر و چندبعدی به عوامل قلمروسازی ژئوپولیتیکی کشورها، متغیرهای مختلفی چون دستیابی به اتحاد راهبردی، ایجاد حائل در مقابل تهدیدات، دسترسی به مواد خام و بازارهای مصرف، شکل‌گیری اتحاد قومی، شکست رقبای جهانی و نظارت بر مناطق راهبردی اشاره داشته‌اند. بااین‌وجود آنها هم نیز در ارائه الگویی که بتواند تمامی عوامل ژئوپولیتیکی کنش قلمروسازی کشورها را تبیین نماید، ناموفق بوده‌اند. براین‌اساس و از دید نگارندگان این مقاله،

الگویی که بتواند عوامل ژئوپولیتیکی شکل‌دهی به کنش قلمروسازی ژئوپولیتیکی کشورها را تبیین کند، باید هم‌زمان متغیرهای عوامل سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی را دربرگیرد. بنابراین، می‌توان گفت که هر متغیر ژئوپولیتیکی که زمینه بروز کنش قلمروسازی کشورها و بازیگران سیاسی را فراهم نماید، در ذیل یکی از مؤلفه‌های چهارگانه قرار می‌گیرند. اگرچه ممکن است به لحاظ مفهومی یک متغیر ژئوپولیتیکی بتواند هم‌زمان در بیش از یک دسته از مؤلفه‌های بیان‌شده قرار گیرد. درنهایت باتوجه به اینکه هر کدام از عوامل مؤثر بر کنش قلمروسازی دارای متغیرهای مختلفی می‌باشند، عملکرد هریک از این متغیرها به صورت مصداقی و موردی در ارتباط متقابل بین عناصر قدرت و سیاست، منجر به کنش قلمروسازی کشورها می‌شود. ویژگی مشترک همه این متغیرهای ژئوپولیتیکی مؤثر بر کنش قلمروسازی ارتباط و وابستگی آنها به بنیان‌های جغرافیای و سرزمینی کشورها و مناطق می‌باشد.

### پیشنهاد تحقیق

از آنجاکه عوامل مؤثر و نقش‌آفرین در کنش قلمروسازی ژئوپولیتیکی کشورها فی‌نفسه دارای جنبه‌های مختلفی از تهدید علیه منافع ملی سایر کشورها به‌خصوص در مناطق مجاورشان می‌باشد. پیشنهاد می‌شود براساس مدل با مطالعه اقدامات قلمروخواهانه هریک از کشورهای پیرامونی جمهوری اسلامی ایران به‌خصوص کشورهای روسیه، ترکیه و عربستان در فضای داخلی و مناطق موردعلاقه، نسبت به احصای دلایل مؤثر بر تهییج کنش قلمروسازی ژئوپولیتیکی آنها و همچنین میزان موفقیتشان اقدام تا حتی‌المقدرو نسبت به رفع و یا مدیریت بسترهای تهدیدزا علیه امنیت ملی، تدابیر لازم اتخاذ و عملیاتی شود.

## فهرست منابع

### منابع فارسی

۱. الهی، همایون (۱۳۸۳)، شناخت ماهیت امپریالیسم، تهران: نشر قومس.
۲. بدیعی، مرجان و همکاران (۱۳۹۴)، مطالعه تطبیقی مفهوم قلمرو و قلمروسازی در قوانین اساسی مشروطه و جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه ژئوپولیتیک، ش ۳۷: ۱۳۴ - ۱۰۱.
۳. برادن، کتلین و شلی، فرد (۱۳۸۳)، ژئوپولیتیک فراگیر، ترجمه علیرضا فرشچی و حمیدرضا رهنما، تهران: پیام سپاس.
۴. بوزان، باری (۱۳۷۹)، امنیت نظامی پس از جنگ سرد و نظریه‌های موجود در زمینه امنیت ملی و روابط بین‌الملل، سخنرانی، فصلنامه مطالعات دفاعی استراتژیک، ش ۷: ۵۲ - ۳۷.
۵. جونز، مارتین و رایس، وودز، مایکل (۱۳۸۶)، مقدمه‌ای بر جغرافیای سیاسی، ترجمه زهرا پیشگاهی‌فرد و رسول اکخشکی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۶. حافظ‌نیا، محمدرضا و کاویانی‌راد، مراد (۱۳۹۳)، فلسفه جغرافیای سیاسی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۷. حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۹۶)، اصول و مفاهیم ژئوپولیتیک، مشهد: پاپلی.
۸. دوئرتی، جمیز و فالتزگراف، رابرت (۱۳۸۳)، نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، ترجمه علی‌رضا طیب و وحید بزرگی، تهران: نشر قومس.
۹. رحیمی، حسن و همکاران (۱۳۸۹)، تبیین جایگاه توصیه‌های کاربردی در نظریه‌های ژئوپولیتیکی دوره کلاسیک، فصلنامه ژئوپولیتیک، سال ۱۵ ش ۳: ۲۴ - ۱.
۱۰. رواسانی، شاپور (۱۳۸۰)، نادرستی فرضیه‌های نژادی آریا، سامی و ترک، تهران: نشر اطلاعات.
۱۱. طباطبائی، سیدمحمد و حضرتی، راضیه (۱۳۹۳)، تأثیر یازده سپتامبر بر ارتقای جایگاه روسیه در نظام بین‌الملل سال ۲۰۱۰-۲۰۰۱، پژوهشنامه روابط بین‌الملل: ۱۹۷ - ۱۶۷.
۱۲. عزتی، عزت‌الله (۱۳۸۰)، ژئوپولیتیک در قرن بیست و یکم، تهران: انتشارات سمت.
۱۳. عزتی، عزت‌الله (۱۳۸۸)، ژئوپولیتیک، تهران: انتشارات سمت، چاپ هشتم.
۱۴. علی‌حسینی، علی و آینه‌وند، حسن (۱۳۹۴)، تجزیه و تحلیل تأثیر اندیشه نئوآوراسیاگرایی بر سیاست خارجی روسیه در بحران اوکراین ۲۰۱۴، فصلنامه آسیای مرکزی، ش ۹۲: ۱۶۵ - ۱۳۱.
۱۵. قربانی‌نژاد، ریواز (۱۳۹۲)، الگوی عوامل ژئوپولیتیکی تنش و منازعه در روابط کشورها، رساله دکتری دانشگاه تربیت مدرس به راهنمایی دکتر محمدرضا حافظ‌نیا.
۱۶. قزلسفلی، محمدتقی و معاش‌ثانی، صبا (۱۳۹۵)، امپریالیسم نو در تلاقی با عصر جهانی، فصلنامه مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل، ش ۲: ۶۰ - ۲۷.

۱۷. کالینز، جان ام (۱۳۷۰)، راهبرد بزرگ، اصول و رویه‌ها، ترجمه کورش بایندر، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۱۸. کاویانی‌راد، مراد (۱۳۹۲)، پردازش مفهوم «قلمرو» از دیدگاه جغرافیای سیاسی، فصلنامه برنامه‌ریزی و آمایش فضا، ش ۴: ۶۱ - ۴۳.
۱۹. کمپ، جفری و هارکاو، رابرت (۱۳۸۳)، جغرافیای استراتژیک خاورمیانه، ترجمه سیدمهدی حسینی متین، جلد اول، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۲۰. لاروئل، مارلن (۱۳۸۸)، اوراسیاگرایی روسی، ایدئولوژی امپراتوری، ترجمه سیدجعفر سیدزاده و محمدحسین دهقانان، تهران: انتشارات ابرار معاصر.
۲۱. لور، پاسکال و توال، فرانسوا (۱۳۸۱)، کلیدهای ژئوپولیتیک، ترجمه حسن صدوقی ونینی، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
۲۲. مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۱)، جغرافیای سیاسی و سیاست‌های جغرافیایی، تهران: انتشارات سمت.
۲۳. محمدی، حمیدرضا و همکاران (۱۳۹۱)، جهانی‌شدن و سرزمین‌سازی در جغرافیای سیاسی، فصلنامه پژوهش‌های جغرافیای انسانی، ش ۸۰: ۱۰۲ - ۸۵.
۲۴. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: انتشارات سمت.
۲۵. مگداف، هری و کمپ، تام (۱۳۷۸)، امپریالیسم: تاریخ - تئوری - جهان سوم، ترجمه هوشنگ مقتدر، تهران: نشر کویر.
۲۶. مویر، ریچارد (۱۳۷۹)، درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی، ترجمه دره میرحیدر مهاجرانی و رحیم صفوی، تهران: انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
۲۷. میرحیدر، دره (۱۳۸۴)، بررسی مفهوم **territoriality** و تحول آن از دیدگاه جغرافیای سیاسی، فصلنامه ژئوپولیتیک، ش ۱: ۱۸ - ۶.
۲۸. میرحیدر، دره و همکاران (۱۳۹۴)، مبانی جغرافیای سیاسی، تهران: انتشارات سمت، چاپ بیست‌ویکم.

#### منابع انگلیسی

1. Agnew, J. (2002). Making political geography, Published in Great Britain by Hodder Education.
2. Allen, W. F. (1871). Territorial Development of Russia, The Aldine, 4(11), 168-168.
3. Ansell, C. K., & Di Palma, G. (Eds.). (2004). Restructuring territoriality, Cambridge University Press.
4. Antonsich, M. (2009), On territory, the nation-state and the crisis of the hyphen. Progress in human geography, 33(6), 789-806.
5. Cohen, S. B. (1994). Geopolitics in the New World Era: A new perspective on an old discipline. Reordering the World: Geopolitical Perspectives on the 21st Century, 15-48.
6. Crane, G. T. & Amawi, A (Eds). (1997), The theoretical evolution of international political economy: A reader. Oxford University Press, USA, p83.

7. Dikshit, R. (1995), Political Geography, published by Tata-MCGRAWHILL. New Delhi.
8. Dodds, Klaus (2000), Geopolitics in A Changing World, England: pearson Education Limited
9. Gray, C. S. (2015). Nicholas John Spykman, the balance of power, and international order. *Journal of Strategic Studies*, 38(6), 873-897
10. Hafeznia, M. R. (2017), Active Geostrategic Faults in the World, *Geopolitics Quarterly*, Volume: 12, No 4
11. Jianshu, Cui. (2007). Cyclical Logic to the Transition of Hegemony: Modelski's Long Cycle Theory in International Relations and its Weakness. [http://en.cnki.com.cn/Article\\_en/CJFDTotal-SJJZ200712003.htm](http://en.cnki.com.cn/Article_en/CJFDTotal-SJJZ200712003.htm)
12. Kemp, Geoffrey & Harkavy, Robert (1997). Strategic Geography and the Middle East Changing. Publisher: Carnegie Endowment for International Peace 516 pages.
13. Kemp, G. (2003). Europe's Middle East Challenges. *Washington Quarterly*, 27(1), 163-177.
14. Kennan (X), George (1947), "The Sources of Soviet Conduct," *Foreign Affairs*, 566-582
15. Kissinger, Henry (1994), *Diplomacy*, New York: Simons & Shuster.
16. Ingram, A. (2001), Alexander Dugin: geopolitics and neo-fascism in post-Soviet Russia. *Political Geography*, 20(8), 1029-1051.
17. Mahan, A. T. (1889), *The Influence of Sea Power through History, 1660-1783*.
18. Mackinder, H. J. (1943), *The round world and the winning of the peace*. *Foreign Affairs*, 21(4), 595-605.
19. Pelizza, S. (2016). The Geopolitics of International Reconstruction: Halford Mackinder and Eastern Europe, 1919-20
20. Modelski, G. (1978), *The long cycle of global politics and the nation-state*, *Comparative studies in society and history*, 20(2), 214-235.
21. O'Tuathail, G. & Dalby, S. (1998) Introduction: Rethinking geopolitics: Towards a critical geopolitics. *Rethinking geopolitics*, 1-15.
22. Ratzel, F. (1901). *Der lebensraum: Eine biogeographische studie*. H. Laupp.
23. Ruidisch, R. (2013), *Territorial cohesion and border areas. Borders and Border Regions in Europe, Changes, Challenges and Chances*, transcript Verlag, Bielefeld, 95-110.
24. Sack, R. (1986) *Human Territoriality: Its Theory and History*. Vol. 14, Cambridge University Press, Cambridge, 16-18.
25. Schweller, R.L. (1996), Neorealism's status-quo bias: What security dilemma? *Security Studies*, 5(3), 90-121.
26. Shlapentokh, D. (2016). The Ideological Framework of Early Post-Soviet Russia's Relationship with Turkey: The Case of Alexander Dugin's Eurasianism. *Journal of Balkan and Near Eastern Studies*, 18(3), 263-281.
27. Spyckman, N.J. (1944), *The Geography of the Peace*, New York: Harcourt, Brace and Company.
28. Taylor, Peter J. (1993), *Political Geography*. England: Longman Scientific & Technical.
29. Wallerstein, I. (1974), *The modern world-system: Capitalist agriculture and the origins of the European world-economy in the sixteenth century*, Academic Press.
29. Yelatskov, A. B. (2012). Territorial-political and regional geopolitical systems: correlation of concepts. *Baltic Region*, (1), 60-65.
30. Wallerstein, I. (1974). *The modern world-system: Capitalist agriculture and the origins of the European world-economy in the sixteenth century*, Academic Press.